



قیمت اشتراک

ششماه	سالیانه
در ایران ... ۲ تومان	در ایران ... ۳ تومان و نیم
در آلمان ... ۶۰ مارک	در آلمان ... ۱۰۰۰ مارک
در سایر ممالک ... ۱۲ شلینگ	یک لیره انگلیسی

ممکن است معادل مبالغ فوق عظمت روز
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی در
ایران ۳ قران است

کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

۴ ابان ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره رجب سنه ۱۳۳۹ = ۱۱ مارس فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Jahrg. 2 • Nr. 3 • Neue Folge

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه‌ایست که در نتیجه تنبّهات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال تفاسط در کاغذ اعلا در مطبعه خلی قشنگ «کاوایی» بطبع میرسد و خط روشن و قشنگی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می‌آورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و اخبار ایران و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسانی و کلاسی روزنامه و ترتیب جدید اسمال و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Redaction du journal Persan «Kaveh»
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**
Leibnizstr. 64

اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

- هندوستان : جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی
 مصر : تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره
 طهران } جناب آقا سید عبد الرّحیم خلخالی - خیابان ناصری
 جناب آقا سید عبد الرّحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۰۱
 تبریز : جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی
 سیستان : جناب آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه و خالصجات سیستان
 مشهد : کتا بخانه نصرت
 اصفهان : دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها
 شیراز : جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس
 بندر بوشهر : جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجان کازرونی
 کرمانشاه : تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی
 کرمان : تجارخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران .
 یزد : جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی
 کاشان : تجارخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران .
 ملایر : جناب آقای میر حسین خان حجازی .
 طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانه های مذکور
 پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً با اداره
 کاوه بفرستند تا روزنامه منظمّاً و مستقیماً بایشان ارسال شود .

ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده
 و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران سه توومان و نیم است یکی از
 وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه
 قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را با اداره
 کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه
 بام خود اشخاص مزبور ارسال میشود . ارسال وجه اشتراک و یا پول جزئی
 که بتوسط بانکها ممکن نمیشود بتوسط حواله پستی به پاریس آسان است و میشود
 مستقیماً فرستاد . علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه
 شرایط ذیل را منظور بدارند :

- ۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت
 نوشته شود که خوانا باشد .
- ۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه)
 تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده . همچنین
 اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲
 تواند شد نه هر شش شماره لا علی التّعیین .
- ۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا
 بزرگترین قطعه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه
 اشتراک را رویم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند و اصلاً سهارت
 آنست که از پستخانه حواله پستی برای پاریس گرفته و در لف پاکت سفارشی
 برای ما بفرستند که وصول کنیم .

۴ - روزنامه کاوه تک فروشی منظم ندارد و فقط بمشترکین منظم فرستاده
 میشود و از بعضی شمارهها هم اصلاً برای تک فروشی فرستاده نمیشود و لهذا
 کسانی که تک خرید میکنند ممکن است بعضی شمارهها بایشان اغلب نرسد .

۵ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم
 و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً با
 واسطه وکلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد
 بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود . وکلای روزنامه نیز در باره
 سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران
 شخصاً مسئول وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب
 میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه .

اعلان در کاوه

روزنامه کاوه اعلانات نیز درج میکند و چون در فرنگستان (اروپا و آمریکا)
 و مصر و عثمانی نیز منتشر است و خوانندگان دارد لهذا برای ایرانیان داخله
 و خارجه خیلی مفید خواهد بود که در باب امور تجاری و غیره در کاوه اعلان
 بکنند چنانکه تجارخانه های فرنگی محض ترویج متاع خود در ایران و مشرق زمین
 در کاوه اعلان میکنند .

دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۰ شماره بوده و بر از مقالات
 علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و قیمت ۵ تومان
 مجلد و ۴ تومان بی جلد فروخته میشود . فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه
 در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت
 بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم
 پانزده قران برای غیر مجلد آن و دو تومان برای مجلد آن در ایران و ۱۰ شلینگ
 (سه لیره انگلیسی) برای مجلد آن و نیم لیره انگلیسی برای غیر مجلد آن در
 خارجه باشد داده میشود . هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را
 بوکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً
 ارسال میشود . از دوره قدیم چنانکه گفتیم هنوز مقداری موجود است ولی
 معلوم است که با اولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام
 شد دیگر تقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد .

تأسف

آقای میرزا فضلعلی تبریزی که از فضلا و ادبا بوده و در مجلس شصت
 ایران در دوره اول از طرف آذربایجان سمت وکالت داشت ،
 باینطرف جزو ایرانیان مقیمین برلین بود بواسطه مرض
 باینطرف مبتلای آن بود عاقبت در شب چهارشنبه آخر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۹
 در مریضخانه وفات یافت . علاوه بر اینکه یکی از هموطنان مقیم این دیار از
 هیئت اجتماعیه ما کم شد تأسف ما مخصوصاً از فقدان یک فاضل و وادیب ایرانی
 است که دارای نظر روشن و معرفت کامل بوده و در ادبیات عربی و فارسی
 وسعت اطلاع و تعمق داشت و بدبختانه بواسطه سرگرمی وی بامور دنیوی و سیاه
 این فضیلت علمی و ادبی که بیشتر اهمیت داشت مجهول و بی نتیجه مانده بود

تصحیحات

یکی از خوانندگان بما مینویسد که در اسم مجتهدی که در شماره ۹ سال گذشته
 (صفحه ۳ ستون ۱) بنسبت قتل اسمعیلیان در شامرو ذکر شده اشتباه شده و
 «غریب العلماء» که نوشته شده سهو است و صحیح «معین الغریب» است .

این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه در برلین
نشر میشود.

عنوان مراسلات:
Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenburg
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:
Rouznakaveh Berlin
کافی است



قیمت اشتراک

سالانه ششماه
در ایران ... ۳ تومان و نیم ۲ تومان
در آلمان ... ۱۰۰ مارک ۶۰ مارک
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی ۱۲ شلینگ
ممکن است معادل مبالغ فوق بمطقت روز
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی
در ایران ۳ قران است

۱۱ مارس ماه فرنگی
۱۹۲۱ میلادی
Nr. 3 Jahrg. 2
Neue Folge

کافه

۴ ابان ماه قدیم
۱۲۹۰ زردکدی -
غرة رجب
سنه ۱۳۳۹

نکات و ملاحظات

بنظر ما یکی از صفات مذمومه که بدبختانه اخیراً در مملکت
فلان خیلی
دیپلمات شده
ما رایج شده و باید طرفداران اصلاح اخلاق اجتماعی و
ترقی ملی بر ضد آن بجنگند آن چیز است که پیش از مشروطیت
ایران با اسم «شیطان»، «ناقلا»، «حقه»، «پشت هم انداز» و «بدذات» بودن
نامیده میشد و مخصوص یک طبقه از درباریان و بعضی آخوندهای بسیار پر حبله
بود و بعد از تأسیس مشروطیت و رواج بازار سیاست آرا «دیپلمات»
بودن اسم دادند. بدبختانه در صورتیکه سابقاً این صفت معمولاً میان مردم
از لحاظ اخلاقی مذموم بود و کسیکه با او این نسبت را میدادند حاشا
کرده و قسم میخورد که وی آقدهرها هم شیطان نیست حالا بالعکس عموماً
صفت دیپلمات بودن را موجب اقتضار دانسته و بدون خجالت بسیار
خوشحال میشوند که با آنها همچون نسبتی داده شود. علاوه بر این قفره صفت
مزبور بسیار عمومی هم شده و حتی کسبه «سیاستچی» بازار هم شها در
منزل مشق روش بیسارک وزیر معروف آلمان را میکنند. معنی لفظ «دیپلمات»
در زبانهای فرنگی عبارت است از نماینده یک مملکتی در مملکت دیگر و بعبارة
آخری وزیر مختار ولی در ایران عبارت است از شخصی که دارای اطوار
و حرکات مخصوصی باشد که گویا لازمه سیاست مداری است مانند: کم حرف
زدن، عقیده اظهار نکردن در هیچ چیز، فهمیدن عقیده طرف و نماشات با او،
تقیه، پیچیده حرف زدن، مجرد شدن از حسیات طبیعی، سعی در گول
زدن مردم، خندیدن بروی مردم، دادن جوابهای مهم و سئوالات
پی در پی از مخاطب و ندادن مجال سؤال با او و هکذا.

شکی نیست که شیوع این خلق و عادات میان ملتی یکی از اسباب اقراض
و انحطاط اخلاقی آملت بوده و اخلاق عمومی را بکلی فاسد میکند و نیز
شکی نیست که در عهد اخیر این خلق عجیب در ایران رواج زیادی
پیدا کرده است. جهت این حالت عجیب و غیرطبیعی ظاهراً آنست که
بعد از مشروطیت بازار سیاست در میان عامه بالطبع رایج شده و مردم از
سیاست ملل خارجه بسیار گفتند و شنیدند و خواندند و چون اخلاق که از
عوارض اجتماعی است بتحصین و تقییح عمومی و مذاکرات دائر و رایج در
مجالس پرورش مییابد لهذا وقتی که یک صفتی مرغوب شد و همه جا مردم

از آن صحبت کردند همه کس حتی اطفال هم بمشق تقلید صاحبان آن صفت
میردازند و باصطلاح فرنگی مآبان آن صفت «مود» میشود. سابقاً و اعظمی
و روضه خوانی و سردستگی دسته محله و سر جنبانی در میان «بچه» های محله
و داشتن سفره مفصل و نوکر زیاد خیلی تعریف داشت. بعد از رواج سیاست
همه جا مردم صحبت از دسایس قونسول روس در اصفهان، «حقه زدن»
قونسول انگلیس در شیراز، ناقلائی سیر (حالا لورد) ادوارد گری وزیر
امور خارجه سابق انگلیس و حرامزادگی سازانوف وزیر روس کرده و از
اسباب جنبیهای آنان گفتند و شنیدند ولی با تعریف زیاد و حیرت و تحسین،
بالآخره این تصور عقیده رایج شد که بزرگان دنیا همه «حقه» بودند و بهمدیگر
«نارو» میزدند، «مترینخ» (۱) دم بریده غریبی بود، «پالمرستون» (۲) کهنه کار و
تالران (۳) بسیار پشت هم انداز بود. و کلای مجالس ملی ملل متمدنه هم همه
زند و پرفرناد و همین است که کار آتمالک پیش میرود، همه رجال دولت
آنها هم گرگ باران دیده اند و ذوبطون.

این عقیده غریب در حق مللی که همیشه تعریف آنها را شنیده و آثار
ترقی آنها را برای العین دیده ایم لابد موجب تقلید میشود و هر کسی سعی
میکند که از دیگری «دیپلمات» تر و «حقه» تر باشد و عقیده خود را
زودتر دست نهد و کمتر حرف بزند و از مخاطب بیشتر مطلب در بیاورد.
این تشویق و تمجید باعث تولید و پرورش و رواج صفت دروغگوئی و اسباب
جنبی و دسیسه کاری گردیده و مردم را بمشق قابلیت و از همدیگر جلواقتادن در
کار کشیدن زیر پای مردم و آب زیر گاه شدن و بهمدیگر «حقه زدن» و «دوز و
کلک چیدن» و امیدارد و چون این خلق بتشویق مدح عمومی و تأثیر طعن بر
اشخاص را سنگو و صافی ضمیر بمبارات «مرد احق صادق» و «آدم صاف
وساده» در میان یک قومی رایج شد آملت رو با تقراض میرود و زندگی در میان
آن جمع اقامت در جهنم میشود بحدی که تا یکی از افراد جوان و بی غل و غش
و پاکدل آن قوم قدم بخارج سرحد خود گذاشت و دید نقطه ای هم در دنیا
هست که مردم آنجا رویهم رفته آنچه را که میگویند مقصودشان نیز همان معنی
ظاهری آنست و منظور دیگری ندارند و آدم هم با آنها هر چه حرف بزند تأویل
و یا غور در آن نمیکند و حرف زدن و معاشرت در بین آنها مثل شطرنج
بازی کار پر زحمت و محتاج بفکر زیاد و مطالعه دو سه دوره بعد نیست
خود را در بهشت حس کرده و دیگر میل برگشتن بزند گانی مخادعه نمیکند.

(۱) Metternich (۲) Palmerston (۳) Talleyrand

مردم باغلب علوم ابتدائی و عمومی هستند از دانشمندان بزرگ واقف بمواقف عصر بشمار رفته و از هر معلم و عالمی بیشتر قبول عامه دارند. از ظهور مشروطیت باین طرف اگر احصائیه منظمی از نشریات ایران داشته باشیم خواهیم دید که از مقدار کتب کاسته و بر جراید افزوده و یا اقلان نسبتاً فرق فاحشی کرده. این فقره نیز یکی از آثار و اسباب انحطاط معرفت عمومی ملی است.

انکار عیان

زور دلیل و برهان

ما بسیار خوشوقیم از اینکه گاهی می بینیم نشریات ایران از جراید و مجلات مطالب کاوه را که در این گوشه دنیا و دور از امکان عرضه داشتن بقایده عامه در ایران از روی تصورات و تجارب چند نفر ایرانی دور افتاده نوشته میشود تحت مطالعه و مذاقه آورده و در باب صواب و خطای بعضی مطالب آن تحقیقات و مباحثات میکنند. مخصوصاً بیشتر از همه از این فقره شاد و مفتخریم که مباحثات جراید ایران کم کم بجاده اعتدال و معقولیت و منانت افتاده و نقادیهای خود را موافق اصول ادب و رعایت آداب مناظره و ثنا و ستایش را نیز معتدل و بدون مبالغه میکنند و باید بگوئیم که این فقره یک قدم مهمی در ترقی اجتماعی و آبرومندی ملی است. موضوع این سطور رفع بعضی اشتباهاتی است که بر حسب آنچه در جراید ایران دیده شد درباره بعضی افتادات بیقرضانه و مبنی بردلسوزی و خیر خواهی منتشره در کاوه شاید بعمل آمده باشد. یکی از جراید ولایات ایران اخیراً بدست ما رسید که در آن شرحی راجع به کاوه و مندرجات آن مرقوم بود و از سیاق کلام آن مقاله آثار دلنگی و آزدگی خاطر نویسنده نسبت ببعضی از مندرجات کاوه ظاهر میشد و اگر چه چندان ظاهر نبود که ایراد آن روزنامه راجع بجه مطلب مخصوص و کدام شماره کاوه است (۱) ولی از اشارات و کنایات متعدده آن تا اندازه ای چنان مستفاد میشد که از ملاحظه و انتقاد راجع بقتل اسمعیلیان در نیشابور و قصد بانی کشی در شاهرود مندرج در شماره ۹ سال گذشته کاوه سخن میرود. نگارنده شرح مزبور که آترا بشکل مقالات متسلسله در شماره های بی در بی روزنامه خود درج میکند (و دو قسمت از آن بدست ما رسیده و هنوز بقیه داشته) پس از یک مقدمه مختصری مبنی بر نکته گیری از کاوه و بعضی کنایات تعرض آمیز شرح مبسوطی از قتل عام پروتستانها در فرانسه و اوضاع تفتیش مذاهب (آنسکریسیون) در اسپانی و سایر ممالک اروپا درج کرده و از آنها تفصیل میخواهد نتیجه در بیاورد که تمصب مذهبی و تعرض بر پیروان مذاهب دیگر در اروپای متقدم نیز بوده است. ابتدا باید بگوئیم که ما از ترتیب و سیاق معقولانه نگارش آن جریده مشعوف بوده و از اینکه خواسته با دلایل و براهین نه با حله و زشت گویی تصورات ما را جرح نموده و ما را بسوی صواب راهنمایی کند متشکریم و توقع ما از سایر جراید داخله نیز آنست که در بحث و مذاقه در مطالب

(۱) همیشه در رد مطالب یک روزنامه یا کتاب بهتر است ابتدا عین مطلب طرفدارا کما هو علیه با اشاره بصفحه و شماره ثبت کرده و بعد بجواب آن پرداخته شود.

بکوفتی سابقاً در علم مرادوات بین الملل تعلیم میدادند که زبان آتی است که خدا بانسان عطا کرده برای آنکه آنچه در دل دارد بیوشاند و خلاف آترا بمخاطب الفاکنده ولی حالا مدتی است که این دستور عوض شده و تعلیم جدید آنست که زبان آتی است برای کشف مافی الضمیر و اگر کسی نخواهد آنچه در دل او است مکشوف شود فقط راهش اینست که آترا نگوید. لکن همه این تعلیمها هم باز برای وزرای مسئول دول و نمایندگان رسمی آنها است که باید در حرف زدن اینهمه محتاط باشند نه برای افراد و عامه ملت و جوانان محصل در مدارس، ولی بدبختانه دیده میشود که تعلیم قدیم اروپا باهل سیاست بین الملل حالا تازه بما رسیده و انتشار میگردد.

در هر رشته علم و تمدن که ملاحظه کنید (خصوصاً علم سیر موج خواهد دید که سیر امواج آن از اقبانوس معرفت اروپا مدتی علم زیاد لازم دارد تا باسبای مرکزی برسد. مخصوصاً آنانکه در یک رشته از علوم عقاید علمی و معلومات امروزه اروپا را با معلوماتیکه در میان تربیت شدگان ایران با هم عقاید علمای اروپا راجع است مقایسه کرده اند دیده اند که همیشه بر حسب اختلاف قنون ایران از هشتاد تاسی سال عقب تر است و آنچه در ایران بعنوان آخرین تحقیقات علمی در یک مسئله منتشر است چیزی است که پنجاه سال قبل در اروپا گمان میکردند و اغلب حالا تغییر و ترقی فاحشی در آن روی داده. در علم طب اغلب بیست سی سال، در علم شیمی پنجاه سال، در علم تاریخ هشتاد سال و در فلسفه صد سال معلومات اشخاص با اطلاع ما عقب تر از علم امروزه فرنگ است و عمده جهت آن نبودن ترجمه منظم و مستمر از کتب جدید فرنگ و دایر نبودن خطابه های علمی و اکتفای هر شخص تحصیل کرده بهمان سرمایه علمی قدیم خودش است در صورتیکه انهار جدیدی از علم و معرفت در اروپا دائماً بر اقبانوس موجود میریزد و چشمه های تازه ای پیدا میشود.

در قدیم الايام میان بعضی از طبقات عالی یک قاعده جاری علم و سیاست شده که بموجب آن نجیا و اساوره (۱) و خصوصاً خداوندان شمشیر را سواد و علم عیب شمرده میشد و قلم را تقیض شمشیر فرض میکردند. شبیه این فقره در این ایام در ایران روش اهل سیاست است که یکی از لوازم و شرایط سیاسیگری کتاب نخواندن و از معده حرف زدن شده. در میان «سیاست چی» های ایران در صد دو نفر نیست که معتقد بکتاب خواندن باشد و گمان میکنند همه کمال و علم در روزنامه های سیاسی مندرج است و اگر هم بعضی گاهی محض تفتن کتانی بخوانند در موقع استراحت بتدریج یکی دو صفحه از وسطهای یک کتاب علم حقوق در زبان فرانسه یا عثمانی گرفته و در دوسه ماهی یک فصل ختم میکنند و یک حرف در خاطر نگاه نمیدارند مگر آنچه بشود فوراً در اشنای صحبت ببارات مخلوط باصطلاحات فرانسوی بخرج داد و یا از یک کتاب قصه فرنگی در زبان اصلی یا ترجمه از ترجمه ترکی آن دوسه ورق محض تفریح میخوانند و من در حیرتم که چرا همه صنایع و حرف دنیا محتاج بعلم خصوصی میباشد و اداره امور عامه که عبارت از سیاست باشد هیچ محتاج بکتاب و علم نباشد و بعضی از «سیاست چی» های ایران با آنکه نادان ترین

در میان مسلمین گرفته‌اند ابدأ کاری با اساس دین اسلام نداشته‌اند که در مکه ظهور کرده و تا قریب پنجاه سال صفای اصلی خود را حفظ نمود ولی چون خلط مسئله بکار مخالفین میخورد که هر ایرادی را بر بدعتهای آنان حمله با صول دین قلم بدهند لهذا با آنکه مثلاً میدانند نخل بلند کردن و زنجیر و قمه زدن در محرم را شارع اسلام در مکه و مدینه با ناز و غسل در یکجا نیاورده تا کسی کلمه‌ای برخلاف این عادات عوامانه بگوید فوراً داد میزنند: اینک حمله بدین اسلام! و عجیب‌تر از همه آنست که نه تنها نسقچیان تکفیر و گریه فروشها و متولیان اوقاف و استفاده‌کنندگان از جهل و تعصب عامه بلکه منادیان ترقی و علمداران تمدن یعنی جراید نیز با روضه خوانها هم آواز شده بروجین تمدن حمله می‌آورند و چون یک اردبیلی در عشق آباد در ملاء عام با قه گردن یک جوان تربیت شده را که هموطنان خود را با زبان ملایم بترک آداب جا هلاک نصیحت داده میزند روزنامه‌های بایتخت بحروف جلی و درشت آنرا در تحت عنوان «جزای توهین باسلام» درج میکنند. دیگر آنکه هر ایرادی که با وضع ایران و بعضی آثار انحطاط و تنزل در آن گرفته شود بعزت نفس و شرف این «وطن جی» ها بر میخورد و فوراً آنرا توهین بملت و مملکت شمرده وسی می‌کنند آن عیب را با نظیر یا شبیه آن در تاریخ اروپا در قرون وسطی مقایسه کنند و غافل از فرق عظیم زمان هستند در صورتیکه هر چه هست در آن است و بدبختی آنجا است که این وحشیگریها در اروپا در قدیم موجود بوده و امروز کمتر است و در مملکت عزیز و بدبخت ما حالا کمال رواج دارد. هر کتاب فرنگی را بردارید حتی کتاب لغت کوچک لاروس فرانسوی را باز کنید در ماده سن بارتلمی^(۱) (که اسم شب کشتار پروتستانها در فرانسه در ۱۳ ربیع الثانی سنه ۹۸۰ بود) مینویسد این وقعه حزن انگیز و شرم انگیزترین ایام تاریخ ما است. . . . الح. در صورتیکه در ایران امروز هنوز کسی جرئت اعتراض بر ضد غوغای اخیر کاشان و از قبر در آوردن جسد یوسف نام بابی و حوادث اخیر عراق و قتل مردمان بی آزار بنام بایگیری ندارد. گویند یک ملای یسواد از شهرت و نفوذ آخوند دیگر که مجتهد اعلم شهر بود بحسد آمده و میگفت من و او هر دو در یکجا درس خوانده ایم و مدارج تحصیل ما یکی است متها او هر چه خوانده در خاطرش مانده و من چون حافظم ضعیف است همه از خاطرم رفته. رندی گفت جناب آقا! هر چه هست هم در همین است و مامم غیر از این حرفی نداریم. فرق اروپا و مشرق هم آنست که معایب امروزه ما را آنها در قرون وسطی داشتند و قبایح سنگین آنها را در قرون سابقه ما امروز داریم.

خیلی خوشمزه است که هموطنان ما در مقام غیرت و تعصب مملکت از مدح و شای ترقیات ممالک دیگر بر شک آمده و چون چیزی نا مرغوب و بد از یک قطعه اروپا بشنوند و یا در تاریخ گذشته آن پیدا کنند خوشحال میشوند و حظی دارند از اینکه خدا را شکر که این معایب در آنجا هم هست و مخصوصاً چون اقوال و خطابه‌ها و تحریرات پیشروان فرنگستان را در انتقاد ملت خود بشدیدترین بیان و مبالغه - که تا دنیا هست خواهد بود و از آنجا که بشر را کمال مطلق غیر ممکن است همیشه

Saint-Barthélemy (۱)

مدرجه در کاوه ما را بدلیل تقویت نموده و یا پیرهان بر خطای خود متنبه سازند و نکاتی را که بنظر اشخاص دانشمند ایران میرسد در آن موضوعها در دائره ادب درج نمایند چه ما ادعای عصمت از خطا نداریم و اگر سهوی داشته باشیم با کمال میل حاضریم بسوی حق و صواب بازگردیم. ما از مقدمه کنایه آمیز و دارای طعن و تویخ آن نویسنده گذشته باصل مطلب آن نیردازیم و با آنکه عادت و سلیقه ما بر سکوت مطلق بوده و بحملات و اعتراضات معارضین جواب نمیدهیم چون اولاً نویسنده مقاله‌ای که ما بدان اشاره کردیم سعی نموده ادبی و علمی و مطابق آداب بحث مطالب ما را انتقاد کند و ثانیاً چون از این فرصت استفاده کرده میخواستیم توضیحی درباره ملاحظات و انتقادات کاوه عموماً و جوابی بهمه معارضین و نشریات دیگر ایران در یکجا بدهیم لهذا در سطور ذیل راجع بهمین فقره تعصب در ایران که جریده مشار الیها عنوان کرده چند کله شرح و توضیح میدهم:

از ایرادی که ما بر متعصبین شاهرود و غوغای آنها بر ضد هموطنان بابی خود شان گرفته بودیم در مغزهای تنگ بعضی چنان گمان رفته که نویسندگان کاوه پیرو دین بابی یا اقللاً محب آن دین هستند چه نمیتواند تصور کنند که غیر از بابی و بابی کش طرفدار شق ثالثی هم پیدا شود که راضی بمزاحمت و ایذاء هموطنان غیر مسلم خود نباشند. پس برای واضح نمودن مطلب و دفع هر مقدمه باطل که ذی المقدمه روی آن قرار گرفته صریحاً باید بگوئیم که هیچیک از نویسندگان کاوه بابی و بهائی و اسمعیلی نبوده و بهیچ یک از مذاهب غیر اسلامی هم پیرو نیستند و معتقد بسی در تبدیل مذهب ایران هم نمیشاند ولی باوجود این از طرفی ما بر خلاف تعصبات جاهلانه و وحشیانه بوده و این تعصبات تاریک را که نتیجه آن مزاحمت هموطنان یهودی و مسیحی و هموطنان و هم نژادان بابی و زردشتی خودمان است یکی از بدترین آفتهای استقلال ایران میدانیم و لازم میدانیم که حکم قانون اساسی ایران درباره مساوات حقوق پیروان ادیان مختلفه بشدت هر چه تمامتر اجرا بشود، و از طرف دیگر چاره‌ها غیر از آن نمی‌بینیم که در اسلام حالیه که هزاران برگ و ساز بر آن بسته شده باقتضای زمان حالیه و موافق مصالح حالیه خود اسلام و مسلمین اصلاحی اساسی بعمل آید و گیاههای هرزه که برور زمان از طرف نا اهلان بگلهای اصلی مخلوط شده ریشه کن گشته آنچه را که مخالف عقل و تمدن است و هزاران هزار از آنها بشکل خبر واحد (و اغلب مرسل یا ضعیف) داخل مقولات دینی و یا شعائر آن شده دور انداخته و فقط مخالف بودن آنها را بمقل (که رسول باطنی است) و علم و تمدن مبنی بر حسن کافی اثبات جعلی بودن اسناد آنها بشمرند. دیگر آنکه خدشاهد یگانه ما است که در آنچه مینویسیم و میگوئیم از نکته‌گیری باعمال ملت خودمان و انتقاد اخلاق اجتماعی بعضی طبقات هموطنان خود فقط و فقط راهبر ما دلسوزی و میل باصلاح و ترقی و آبرومندی و سرفرازی کشور پاک و عزیز خودمان است و بس. در ایرادات مفصله معارضین همیشه دو نکته عجیب بنظر میخورد و آن کج فهمی در این زمینه است که شکل اسلام حالیه را با اصل اسلام و اوضاع قدیم اروپا با اوضاع حالیه آن خلط کرده و فرقی میان آنها نمیکند. اغلب آنها از مسلمین که ایرادی ببعضی امور و رسوم معموله

نواقصی خواهد بود و نقادان آن نواقص در مقام سخت گوئی و متنبه ساختن هموطنان خود آن نواقص را بطوار و حشیه‌های آفریکا مقایسه خواهند کرد - بی‌شک بلی چون از اینگونه مقالات و خطابه‌ها پیدا کنند فوراً با وجد مخصوص فریاد برآورند که اینک اروپا از ما بدتر است و فلان عیب فاحش در فلان مملکت هست و آن مطالب را با آب و تاب مخصوص محض تسلیت یا اغفال ملت خود مینویسند مانند روزنامه‌های رسمی فارسی اوایل عهد ناصر الدین شاه که بقول لارد کرزن در کتاب خود^(۱) آن جراید در قسمت اخبار خارجه روزنامه مأمور بودند فقط ترجمه جنایات هولناک و حریقها و شورشها و قحطیهارا که در ممالک اروپا روی میدهد از جراید فرنگ برداشته و درج کنند تا مردم ایران بنعمت سلامت و امن در زیر سایه «قبله عالم» شکر گذار و از اروپا بیزار شوند.

حالا واقماً میخواهیم بینیم آیا صرفه و صلاح ملت ما در کدام است؟ در تصور اینکه وی تقصی ندارد و فقط چند فقره اسباب و آلات ماشین و توپ و تفنگ و هوانورد لازم دارد و بس ورنه در امور دیگر از اروپای مسیحی جلوتر است و بقول نویسندگان عثمانی «معالی اخلاق و فضائل معنوی وی هزار بار بر تمدن حیوانی و ترقی بهیمی اروپا مزیت دارد» یا اینکه در دانستن صریح این حقیقت که وی در هر رشته از امورات زندگی و شئون اجتماعی از ملل متمدنه عقب‌تر مانده و باید غیر از دین (که امر اخروی و قلبی است) و زبان که چیز فطری است در همه چیز تقلید پیش افتادگان را بکند و ننگ و شرمی از آن نداشته باشد که گفته‌اند هر کدام از طلبه که در اول تحصیل از تعلم ننگ داشته و کبر و غرور مانع وی از سؤال و تحقیق شود تا ابد جاهل میماند.

البته عقاید مختلف است و مارا عقیده بر این است که بدترین اسباب خرابی و آفت ترقی در غفلت ماندن عامه است و تکلیف پیشروان قوم که قصد بیدار ساختن هموطنان خود را دارند بی‌پرده و باز و صریح گفتن معایب و نواقص است چنانکه شخص باولاد خود با تندترین عبارات گوید زیرا که ماعت و آفت ملت خود را مثل مرض سل تصور میکنیم که بهترین راه علاج ترسانیدن او است بصریحترین عبارات که مرگ حتمی را در صورت غفلت و مسامحه جلو چشم بیند و مواظب معالجه بشود نه مانند بلای پیری که چون علاج پذیر نیست هر ساعت متوجه کردن شخص بر پیری خود و جوانی دیگری و سرکوبی او بسفیدی مو و خمیدگی قد بوی بر میخورد و ویرا عصبانی و برآشفته میکند و حق هم دارد. در اینگونه موارد انسان خوش نیت باید تسلیت بدهد و در واقع اغفال کند و بگوید خیر شما چندان هم پیر نیستید و اصلاً پیری محسّنات چندی و جوانی معایب زیادی دارد ولی اگر مرض اجتماعی و ملی قوم خود را در صورت اهتمام جدی و سریع قابل علاج و در صورت غفلت و دلخوش کنی آفت مملکت میدانید تکلیف انسانی و وجدانی شما این است که صریح گو باشید و عوام فریبی نکنید.

چنانکه خود صاحب مقاله تصور کرده ما نیز از تاریخ تفتیش مذاهب^(۲) در اسپانیا و ایتالیا و قتل عام پروتستانها در فرانسه در قرون وسطی و ایام

Curzon: Persian and the Persian question (۱)

(۲) Inquisition اسم محکمه‌های مخصوصی بود که در ایام قدیم در ممالک اروپا برای تفتیش و مجازات اهل بدعت برقرار شده بود. این رسم وحشتناک در سنه ۵۷۹ (میلادی و سنه ۵۷۹) تاسیس شده و در قرن هفتم (یعنی مقارن عهد استیلای مغول ایران) در ایتالیا و اسپانیا شدت داشت.

جاهلیت اروپا مسبوق هستیم ولی همه این تفصیلات که نصفش فارسی و نصفش بخط فرانسه برای اهل بجنورد و کلات نادری و شاهرود چاپ شده چه چیز را میرساند؟ اگر مقصود این است که در اروپا مردم در قرون وسطی مثل عوام امروزه شاهرود متعصب بوده‌اند که این مطلب منکر ندارد و اگر منظور آنست که امروز نیز در اروپا و مخصوصاً در روسیه و اسپانی و حتی در متمدن‌ترین ممالک بعضی از بقایای آثار جاهلیت باقی است یا گاهی چیزی بر خلاف تمدن اتفاق میافتد نیز مجادله‌ای در آن نداریم زیرا که ممکن است بانصد سال دیگر نیز بعضی از بقایای آثار جاهلیت قدیم هنوز کم و بیش دیده شود ولی اگر مطلب این است که در درجه این تعصب و جهالت فرقی میان تربت حیدری و اسکفورد نیست ایندفعه «انصافاً شما بی‌انصافی میفرمائید».

در باغ بزرگ لندن موسوم به هایدپارک هر روز عصر و مخصوصاً روزهای یکشنبه و اعظها در بالای کرسی موعظه دینی میکنند و دسته بزرگی از مردم دور آنها حلقه زده و گوش میدهند و در پهلوهای همان واعظ ناطقی دیگر در مطاعن کشیشان حرف میزند و بحرف او نیز جمعی گوش میدهند. در تبریز یک شخص وطن دوستی نوشت که زنها از دنده مرد بعمل نیامده‌اند و آنها هم مستقلاً آدم هستند بحکم انجمن مقدس ایالتی «آزادیستان» و «پارلمان» کوچک شهر انقلابی (!) دو سه ماه در حبس ماند و بزحمت از خطر قتل نجات یافت. ما با تولیت اوقاف مشهد و طریقه صرف آن کار نداریم که خون مارا میاح کند و باعث دست زدن به «نان» مردم بشود و چندین هزار خدام همصدا مارا تکفیر کنند ولی محض نصیحت بترک تریاک که برعکس مسئله اولی باعث صرفه و کم خرجی میشود مجبور شده ایم که اینقدر از مرکز مقدس وافورکشی دور بنشینیم که صدای غوغای حجج اسلام وافوری پس از دو ماه بگوشمان برسد.

آدمیم بر سر مسئله اساسی تعصب و حشیه‌انه برضد مخالفین در دین در میان مسلمین و اروپائیا و اندازه فرق میان آنها. این مسئله تا حال بارها در میان علمای آگاه مسلمین و اروپائیا و علمای مسیحی مشرق مذاکره شده. سید جمال الدین با ارنست رنان^(۱) مشهور فرانسوی^(۲)، شیخ محمد عبده مفتی مصر با فرح آنطوان مدیر مجله الجامعة المصریه^(۳)، ادبای مصری با شبلی شمیل لبنانی عرضاً و طولاً این مسئله را مباحثه کرده‌اند و با آنکه بزرگترین دلیل مدعیان مسلمان همیشه شمردن تعصبات تاریخی اروپا و اوضاع قرون وسطی و رد اسنادات تعصب باصل اسلام و انداختن گناه بگردن اسلام حالیه و زواید آن بوده باز بالاخره همیشه آخر رشته سخن در دست مدعی اروپائی یا مسیحی مانده بدینقرار که گفته سلّمنا که همه آنچه شما گفتید صحیح است بزرگترین دلیل من بر ترقی پذیری مسیحیان و قهقرائی بودن مسلک مسلمین آنست که مسیحیان عاقبت توانسته‌اند سد جاهلیت و طلسم تعصب خود را شکسته و بیرون آیند و امروز در نور هستند و شما هنوز در

Ernst Renan (۱)

(۲) رجوع شود بهین شماره کاوه صفحه ۷ سنون ۲.

(۳) مجله «الجامعة المصریه» (ظاهراً در سنه ۱۳۲۱) مقاله مسوطی در باب تاریخ حیات ابن رشد نشر کرده و دریایان سخن بمناسبت تکفیر و آزار آن بزرگترین فیلسوف اسلام از تعصب مسلمین برضد ارباب عقاید دیگر سخن رانده و آنرا با تعصب عالم مسیحی مقایسه کرده بود. شیخ محمد عبده در مقام مدافعه مقاله بسیار مشروحی نوشت و فرح آنطوان باز جواب نوشت و باز شیخ مزبور جواب داد و آخرین جواب مدیر الجامعة بسیار خواندنی است.

اروپای جلیبا پرست حرف زده اند لکن جواب همه آنها یک کله است: ملا میرزا از اصولین عهد صفوی (که در میان طلاب بواسطه حوائی خود بر کتاب معالم الاصول معروف است) روزی در خانه خود سر حوض آب که در آن فواره آب جاری بود نشسته بود و شاگردان او دور او حلقه زده و صحبت میکردند. ملا میرزا از آنها پرسید که در این حوض چیست گفتند آب گفت نه آبی در این حوض نیست و شروع کرد باستدلال منطقی و فلسفی و هفتاد دلیل بسیار محکم و متقن «دندان شکن» از دلایل هندسی و ریاضی و عقلی و طبیعی و فلسفی آورد و براهین غیر قابل رد اقامه کرد بر اینکه در حوض آب نیست و هیچ کدام از طلاب حاضر قادر بر جواب ورد استدلال او نشده بالاخره اعتراف بهجز کرده و معطل ماندند آنوقت ملا میرزا گفت آیا جواب این دلایل را نمیدانید گفتند نه پس دست خود را در آب فرو برده و کفی پر از آب کرده بهوا پاشید و گفت این است جواب همه آن دلایل.

آفتاب را بگل اندودن میسر نیست و عیب سر کچل را با موی مصنوعی پوشانیدن هنری نه. بهترین راه ارشاد و وطن پرستی اقرار بحقیقت است و سعی در اصلاح آن نه انکار عیان بزور دلیل و برهان!

در مومع تحریر سطور فوق هنوز تمام مقاله معترض ایرانی بنظر ما نرسیده و فقط دو قسمت اول از آن مقاله که بتفاریق نشر میشود بنا رسیده است. اگر در دنباله کلام وی بعدها باز دلایل تازه ای بنظر برسد ممکن است توضیح دیگر بدهیم و اگر ضمن و لمن و جمله شخصی باشد سکوت خواهیم کرد.

مشاهیر مردمان مشرق و مغرب

بعد از این در زیر این عنوان تاریخ زندگی بعضی از مشاهیر را درج میکنیم. مطالعه حیات بزرگان دنیا که ارباب عزم و همت عالی بوده اند و تأثیری از خود در هیئت اجتماعی انسان گذاشته اند فایده مهتی در تربیت اخلاقی و اجتماعی ملت دارد و تشویق بآن میکند که انسان منشأ آثار بزرگ شود.

سید جمال الدین

یکی از اشخاص معروف و مهم عهد اخیر در مشرق زمین سید جمال الدین معروف بافغانی بود که در نهضت سیاسی ملل مسلمان تأثیر عمده داشته. مشار الیه بلاشک یک مرد فوق العاده و صاحب ملکات و خصائل عالی بوده و مخصوصاً استعداد فطری خطابت و نفوذ در نفوس و قلوب داشته است.

تاریخ زندگی او در اوایل عمرش روشن نیست. دو روایت مختلف که هر دو دلایل و قراین قوی دارد در وطن و مولد و منشأ او هست یکی روایت افغانی بودن و در هند بودن و مناصب بزرگ افغانستان را طی کردن و دیگری بودن اوست از اهل اسدآباد همدان و تحصیل او در همدان و قزوین و اصفهان و مشهد. آنها که در باب تاریخ زندگی او

ظلمت بوده و طبقه نورانی و تربیت شده شما هنوز زورش نرسیده و نتوانسته سد تعصب جاهلان را بشکند. در مقابل این حرف مدعی (که فقط دلیل جدلی است) بیچاره علمای حقیقی مسلمین که دلشان با عشق دین خود و غیرت ملت خویش مشتعل بود مجبور بسکوت بودند زیرا که بدبختانه حقیقت حال و عیان با دلیل و برهان قابل رد نبود و اگر چیزی برخلاف آن میگفتند و منکر تعصب در قوم خود میشدند ملت ایشان در اندک زمانی آنانرا عملاً تکذیب میکرد و پاریس هم از مصر پر دور نبود. ما هرگز نمیخواهیم بگوئیم این ادعای مدعیان مسیحی حق بوده لکن میخواهیم بگوئیم اقوام مسلمین برای اینکه در پیش اروپای قوی و حاکم حق حیات و استقلال داشته باشند باید عملاً این تهمت یا لگنه واقعی را از خود دفع کنند و زرد بودن لباس زردشیمان بزرد را اصل استقلال ملی ترجیح ندهند.

آزار و سختگیری بهموظنان غیر مسلم که از ملت ما هستند نه تنها ما را در نظر دنیای متمدن ننگین و وحشی میسازد بلکه باعث نومیدی آنان از مملکت و وطن خود و میل آنها بدول خارجه و استیلای آنها میشود زیرا وقتیکه شخصی در میان برادران خود جان و مالش مباح است و هر آن معرض تعرض و زنتش مال خودش نیست و حتی باقامه آئین مذهب خود و اجرای اعمال لازمه برای زندگی اخروی که برای وی از زندگی دنیوی و تعلقات آن و حتی از وطن عزیزتر است حق ندارد چنین کسی البته از لحاظ خود راضی باستیلای بیگانه شده و آرزو خواهد کرد که کسی بیاید که دین او را دنبال نکند. وقتیکه مسلمانان ایران هموظنان بانی خود را زنده زنده با نفت آتش میزدند روس بتراستان استیلا یافته و بر حسب توصیه کورویانکین برای احداث دو تیرگی میان ایرانیها باکو و عشق آباد را مرکزی برای آزادی بایه کردند و طولی نکشید که دل آن جمع عوام و بیخبر از سیاست که در وطن خود جور میکشیدند بدام روس افتاد و چون در عشق آباد تازه بنا شده روزی (۱۲ محرم ۱۳۰۷) شخص مسلمانی یک بانی را کشت و مأمورین روس او را با قصاص بقتل مجازات کردند و اولین بار بود در تاریخ که خون یک بانی بهدر نرفت و قاتل جزا دید باینها بوجد آمدند و رئیس آنها یک لوحی در مدح عدالت روس صادر کرد. در این صورت چرا باید منتظر باشید که بایها و علی اللهها و اسمعیلیهای ایران خود را پناه یک دولت خارجی ندهند آیا گناه با آنها است یا با ما؟ یک ایرانی مسلمان منصف میخواهیم که این مسئله را جواب دهد.

وقتیکه فرانسهها در تاریخ ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۸ پروتستانهای قوم خود را دنبال و آزار کردند و در یک شب قریب ده هزار نفر از آنها را کشتند و عده کثیری از آنها نیز (بالغ بر هزاران نفر) که اهل صنعت و پیشه ور بودند و در واقع گل معرفت و سرسبد ترقی آن خاک بودند مجبوراً فرار و مهاجرت کردند مملکت فرانسه صد سال عقب رفت و مدتها لازم بود که دوباره راه ترقی بگیرد.

حرف ما محاله تمام است و بیشتر از این نمیخواهیم طول کلام بدهیم و در خاتمه سخن میگوئیم که حرف زدن و دلیل قوی و کتی آوردن برخلاف عیان و حقیقت خارجی مشهود مشکل نیست و پیش از روزنامه نویسان شاهرود و طبس علمای مصر و عثمانی و مخصوصاً متعصبین مسلمانان هندوستان خیلی در باب اثبات ترقی مسلمین و مزیتشان در تمدن بر

چیزی نوشته‌اند در بین این دو روایت مراد بوده‌اند. بهر حال اینرا باید گفت که منشأ روایت اول یعنی افغانی بودن خود سید بوده و اغلب اشخاص غیر ایرانی که او را دیده‌اند از او اینطور روایت نموده‌اند.

اقرب احتمالات بحقیقت چنان بنظر می‌آید که وی اصلاً ایرانی بوده از اهل اسد آباد و پسر سید صفدر نامی بوده از اهل آنولایت ولی ظاهراً در اوایل جوانی خود بکابل هجرت کرده و پس از آن بواسطه جودت ذهن و تندى هوش و استعداد فوق العاده و ترقیات علمی خود در افغانستان بمقامات مهمه رسیده.

مشار الیه در حدود سنه ۱۲۵۴ متولد شده و در طفولیت خود بسرعت در علوم اسلامی متبحر گشته^(۱) و در علم حکمت و ریاضی و نجوم و غیره دستی پیدا کرد و مخصوصاً در علم تاریخ احاطه و وسعت اطلاعاتی داشت و حافظه فوق العاده او باعث ترقی سریع وی شد. در هیجده سالگی بهندوستان سفر کرد و یکسال و چند ماهی در آنجا اقامت کرد و قدری از علوم اروپائی فراگرفت و ظاهراً از اینجاست که مشار الیه بنحط ترقی و تمدن و سیاست افتاد. پس از آن سفر مکه نمود. این مسافرت وی طول کشید یعنی در مالک عرض راه مدتی اقامت و سیاحت میکرد. در خود حجاز هم چندی ماند و گویا قریب یکسال در سفر بوده از آنجا بافغانستان برگشت^(۲).

وصول سید بککه در سنه ۱۲۷۳ بوده. پس از ورودش بکابل مشار الیه ظاهراً در خدمت امیر افغان دوستمحمد خان داخل شده و در جنگی که امیر مزبور با عمو زاده و داماد خود سلطان احمد شاه^(۳) در هرات کرد (سنه ۱۲۷۹) سید جمال الدین همراه امیر بود. دوستمحمد خان در سنه ۱۲۷۹ مرد (۲۱ ذی الحجّه) و یسرش شیر علی خان بجای او بنشست و وی بتحریر و وزیر خود محمد رفیق خان بصدد گرفتاری برادران خود محمد افضل خان و محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان برآمده نفر آخری مطلق شده و فرار کردند و جنگ داخلی در گرفت و بالاخره محمد اعظم خان و برادر زاده او عبد الرحمن خان پسر محمد افضل (که بعدها امیر عبد الرحمن شد) کابل را فتح کرده و محمد افضل را از محبس خود در غزنه بیرون آورده و او را امیر افغانستان کردند^(۴). وی قریب یک سال بعد مرد^(۵) و برادرش محمد اعظم جانشین وی شد.

امیر تازه سید جمال الدین را مقرب دربار خود نموده و بمشورت او کار میکرد^(۶). شیر علی خان امیر سابق هنوز در قندهار بود و یک

(۱) بقول اعتماد السلطنه در کتاب «الآثار و الآثار» علوم شرعیها در قزوین تحصیل کرد و بطهران آمد.

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی از ایران بهندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی بزرگان افغان آشنا شده باشد و پس از سفر حج که در سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترک دانستن سید و حرف زدن او بان زبان که بههادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترک عجیبی غیر از عثمانی و شبیه باذربایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صفر سن (مثلاً در هفت هشت سالگی) نبوده زیرا که در آنصورت شاید ترک اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترک معمول نیست.

(۳) این احمد خان معروف بجان را دولت ایران در موقع مجبور شدن بتخلیه هرات بواسطه جنگ با انگلیس در هرات برقرار کرده و اسلحه و توپ داده او را فرمانفرما و امیر هرات کرد و وی سکه باسمه شاه ایران میزد و مستقل از افغانستان حکومت میراند.

(۴) ۶ محرم ۱۲۸۳. (۵) جدای الآخره سنه ۱۲۸۴.

(۶) در اصل روایت چنین است که سید وزیر محمد اعظم خان شد ولی احتمال مبالغه در آن می‌رود.

در واقع فعالیت سیاسی و شهرت علمی و هم بزرگی مقام سید جمال الدین از این تاریخ شروع میشود. وی ابتدا قصد اقامت در مصر نداشت ولی

(۱) در بعضی مآخذ گفته شده که در موقع امتحان این نطق را کرد در آنصورت شاید در آخر شعبان بوده چه در عثمان در رمضان دار الفنون را تعطیل میکنند.

(۲) تفصیل مضمون این نطق و ایراد شیخ الاسلام فضلاً در مآخذ مختلفه و از آنجمله مقدمه عربی کتاب «الرد علی الذمیرین» درج است.

ریاض پاشا وزیر مصری اورادید و خیلی مجذوب لیاقت و کمالات او شده از حکومت مصر برای او یک مستمری بقدر هزار غروش مصری در ماه مقرر کرد و سید در مصر ماند. طلاب دور سید را گرفتند و او ابتدا در خانه خودش و بعدها در الأزهر در علوم مختلفه اسلامی تدریس میکرد و روز بروز نفوذ و شهرتش زیادت گرفت و بواسطه بلاغت فوق العاده اش در تحریر عربی بشاگردان خود چیز نویسی را در مقالات و مقولات مختلف تلقین نمود. در مصر نیز حسد فقهای کهنه مشرب بحرکت آمده و بتدریس فلسفه از طرف او ایراد گرفتند^(۱) و یویان نماینده سیاسی انگلیس در مصر هم از فعالیت سیاسی جمال الدین در غبط شده بالأخره توفیق پاشا را که تازه خدیو شده بود بر آن داشت که حکم باخراج سید از مصر بدهد و وی در حدود ماه شوال سنه ۱۲۹۶ با خادم و شاگرد خود ابوتراب از مصر خارج شد.

در این خصوص از مآخذ متفرقه روایات مختلفه شنیده شده. خود سید روایت بکسی کرده که وی در قته معروف قشون مصری برضد اسمعیل پاشا دست داشته و هم در مصر شنیده شد که وی در آنجا در محفل فراماسونی داخل بوده و در آنجا برضد انگلیس حرف زده بود. در بعضی جراید عربی بنظر رسید که او خود بانی و مؤسس محفل فراماسونی بوده که سیصد نفر اعضا داشت. اغلب جوانان مصری که در خط حریت و استقلال و ترقی قدم میزدند و نویسندگان معروف از وی استفاضه کرده بودند. شیخ محمد عبده مفتی معروف شاگرد سید بود و همچنین ادیب اسحق نویسنده معروف و چنان مشهور است که عراقی پاشا رئیس شورشیان مصری نیز از وی بهره مند شده بود. در مکتوبی که خود سید بزبان فرانسوی به بلنت نوشته^(۲) ادعا کرده که خیلی از اصحاب متمدنی سودانی از تلامذه او هستند. نگارنده در یکی از شماره های جریده «مصر» که در آن زمان در القاهره طبع میشد مقاله مشروحی بقلم ادیب اسحق خواندم در خصوص احوال بابیه و مذهب آنها که در آخر آن نوشته بود که این تفصیلات از سید جمال الدین اخذ شده.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید^(۳) و در آنجا رساله «رد نیجریه»^(۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کئی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتیکه غائمه مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون بروند. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

(۱) در دائره المعارف برتانی در ماده «ستی» گوید که سید جمال الدین فلسفه این سینارا در جامع الأزهر داخل کرده و تدریس میکرد و یک کره برای نشان دادن شکل زمین بمسجد آورد و بدین سبب غوغای علما بلند شد و او را از الأزهر اخراج کردند. (۲) این مکتوب که بتاریخ ۲۴ جمادی الآخره سنه ۱۳۰۱ از پاریس بلندن نوشته شده با چندین قلمه مکاتبات دیگر او در ذیل کتاب بلنت مزبور موسوم به «گوردون در خرطوم» نشر شده.

(۳) احتمال قوی دارد که خیال اتحاد اسلام در انتای اقامت او در هند فوت گرفته باشد چه این خیال زائیده مسلمانان هند است و در آنجا شدت دارد.

(۴) یعنی رد دهریان. فارسی این رساله در بمبئی در سال ۱۲۹۸ در هند بیجاپ رسید و ترجمه هندی آن در سنه ۱۳۰۰ در کلکته و ترجمه عربی آن بقلم شیخ محمد عبده «الرد علی الذمیرین» در سنه ۱۳۰۳ در بیروت بطبع رسیده.

در آمریکا چند ماه ماند و قصدش این بود که تابعیت آمریکارا تحصیل کند پس بلندن رفت و در حدود جمادی الآخره یا رجب سنه ۱۳۰۰ بانگلستان زول کرد، پس از اندگی به پاریس رفت و در ماه ذی القعدة آن سال در آنجا بوده در غره این ماه ویلفرید بلنت^(۱) سیاسی و نویسنده معروف انگلیسی او را در پاریس در منزل خود پذیرفته و مینویسد چنماه پیش که وی در لندن بود هنوز لباس شیخی خود را داشت ولی حالا لباس اسلامی پوشیده و باو خوب میآید و چند کلمه فرانسه هم یاد گرفته با فراریان سیاسی مصری محشور و همقدم است. بنویسنده مشار الیه هم که عازم سیاحت هند بود بخواهش خود او جمال الدین کاغذهای سفارش و توصیه بینشروان مسلمین در هند داد که باو اعتماد کنند و بلنت گوید که این کاغذها تأثیر زیاد داشت و خیلی بدرد او خورد. و نیز گوید وی در همه هند مقام بزرگ و عالی دارد. جمال الدین در مجلسی که با بلنت در پاریس در ۱۲ ذی القعدة سنه ۱۳۰۰ حرف زد از خانواده خود در افغانستان حکایات و قصه های گفت.

جمال الدین قریب سه سال در پاریس ماند و در اوایل رجب سنه ۱۳۰۱ بایتالی برای دیدن بازارگاه (اکسپوزیسیون) تورن رفته و قریب یکمفته آنجا بود و پاریس برگشت و بلنت مشار الیه در بهار سنه ۱۳۰۱ باز او را در پاریس ملاقات کرد که با شیخ محمد عبده در یک اطاق خیلی کوچک دو ذرع و نیم طول و هاتقدر عرض در آخرین طبقه فوقانی یک خانه^(۲) اداره روزنامه «الغزوة الوثقی» را داشتند. در آنوقت مسئله متمدنی سودانی افکار انگلستان را مشغول داشته بود و سید در مرابطه و محابره با مهدی بود و مذاکره آن شده که سید جمال الدین واسطه صلح مابین متمدنی و انگلستان باشد و هیتی پیش مهدی بفرستد و ظاهراً گلاستون صدر اعظم انگلیس هم باینکار حاضر شد ولی بالأخره وزارت خارجه انگلیس آرا رد کرد. روزنامه «العروة الوثقی» را در سنه ۳۰۱ در پاریس بنا کردند^(۳) و شماره اول آن بتاریخ ۱۵ جمادی الأولى از آن سال منتشر گردید. این روزنامه تا شماره ۱۸ نشر شد و شماره ۱۷ آن مورخه ۴ ذی الحجه و شماره آخری و ۱۸ مورخه ۲۶ ذی الحجه آن سال بود. دولت انگلیس از تراید نفوذ این جریده هفتگی بتشویش افتاده بوسایل مختلفه و از آنجمله منع دخول آن بهند اسباب تعطیل آرا فراهم آورد.

در موقعی که در پاریس بود در روزنامه های فرانسه مقالات در خصوص سیاست مشرق زمین انتشار میداد و جراید انگلیسی اغلب از مطالب آن اقطاع میکردند. مخصوصاً مباحثه اش در جراید با ارنیست رنان^(۴) عالم معروف فرانسوی درباره موضوع «اسلام و علم» اهمیت داشت^(۵).

پس از استعفای گلاستون از وزارت انگلستان در ۲۵ شعبان سنه ۱۳۰۲ و وزیر هندوستان شدن چرچیل بلنت سابق الذکر جمال

(۱) Wilfrid Blunt

(۲) این خانه در کوچه سیز (Rue de Seize) واقع بود. از شماره ۶ روزنامه باین طرف گویا محل اداره عوض شده و در کوچه مارتل (Rue Martel) واقع بود.

(۳) سید جمال الدین و محمد عبده. Ernest Renan (۴)

(۵) رنان در ۲۰ جمادی الأولى سنه ۱۳۰۰ در دار الفنون سوربون در پاریس خطابه ای داد درباره «اسلام و علم» که در آن خواسته منافی بودن اسلام را با علم و تمدن اثبات کند و جمال الدین جوابی بر آن در روزنامه دو دیا - Journal de Débats - نوشت و رنان باز جواب داد. این خطابه و جواب رنان در جزوه مجموعه خطابه های رنان جداگانه چاپ شده.

برگردد. در طهران نیز مثل همه جاوی بجزرت از لزوم اصلاحات و ترقی و تمدن و برضد استبداد حرف میزد. سید جمال الدین از ایران بروسیه رفت و در شهر ولادی قفقاز مهمان محمدعلی خان کاشی بود و در آنجا ماند تا امین الضرب نیز از طهران رسید و با اتفاق هم بمسکو رفتند و در آنجا دو هفته در خانه آقا میرزا نعمت الله اصفهانی (که بعدها قونسل ایران در آن شهر گردید) مهمان بودند بعد امین الضرب بیاریس رفت و سید نیز بعدها به پترسبورگ عازم شد. مشارالیه در مسکو با کاتکوف (مدیر «جریده مسکوی») ملاقات کرده و برای اتحاد روس و دول اسلامی برضد انگلیس و تحریک روس به هجوم هند کار میکرد (۱). کمی بعد از ورود سید به مسکو کاتکوف وفات کرد (۱۱ ذی القعدة سنه ۱۳۰۴).

پس از وفات کاتکوف سید به پترسبورگ رفت و قریب دو سال در آنجا بود. در آنجا با بعضی رجال سیاسی آشنا شد و ظاهراً پذیرائی خوبی از او بعمل آمد. در ماه ذی القعدة سنه ۱۳۰۶ او را در مونیخ از بلاد آلمان می بینیم که با ناصر الدین شاه (که در روز ۲۱ و ۲۲ آماه در آن شهر بود) ملاقات کرده و در آنجا امین السلطان که برای جلب توجه دولت روس بخود و استرضای خاطر آن دولت که بواسطه فقره امتیاز بانگ شاهنشاهی و معادن و افتتاح رود کارون بکشتهای انگلیسی بر وی بر آشفته بود همه گونه وسائل میانگیت (۲) چنان اندیشید که سید را که کم و بیش نفوذی در پیش درباریان روس داشت به پترسبورگ برای اصلاح میانه خود و دولت روس بفرستد و سید نیز که دشمن انگلیس بود و بهر صدمه ای که بنفوذ انگلیس میتوانست برساند خوشنود بود بروسیه رفت و بقول خود آنجا بادوگرس (۳) رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه و زینویف (۴) مستشار وزارت خارجه و اغنائیف (۵) و مادام نوویکوف (۶) و ژنرال ریختر و ژنرال ابروچف ملاقات و مذاکره کرد و باز بقول خود بیست مرتبه با صدر اعظم روس و مستشارهای او گفتگو نمود و بنحیال خود مقصی المرام و کامیاب پس از دو ماه اقامت در پترسبورگ (ظاهراً در اواسط سنه ۱۳۰۷ و مدت کمی بعد از عودت شاه از سفر فرنگستان) بطهران آمد (۷) و باز در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب منزل کرد پس از اقامت قریب سه ماه در طهران چون بی برده برضد استبداد حرف میزد شاه حکم داد که وی از طهران بیرون رفته و در قم بنشیند وی ناچار در شاه عبدالعظیم متحصن شد و قریب هفت ماه یا کمی بیشتر در آنجا بود تا در حدود ماه جمادی الآخره یا رجب سنه ۱۳۰۸ او را در شاه عبدالعظیم بحکم شاه گرفتار کرده و تحت الحفظ بانواع سختها و اقتضای ناخاقین تبعید کرده و با والی بغداد نیز محابره و از وی تقاضا کردند که

(۱) بروایت دیگر که بیک واسطه از خود سید بنگارنده رسیده حرکت سید بروسیه بموجب دعوت تلگرافی کاتکوف بود.

(۲) پس از چندین مدت شک و شبهه دولت روس از انگلیس دوستی امین السلطان و سعی او در رفع این گمان و اظهار خدمت بروسیه بالأخره در دهم رجب سنه ۱۳۰۹ مشارالیه شخصاً بسفارت روس در طهران پیش بوتزوف وزیر مختار روس رفته و در ضمن سه ساعت تمام صحبت قول قطعی داد که که از آرزوی بعد کاملاًجان نثاری و وفاداری خود را بروس نشان بدهد.

(۳) Novikoff (۶) Ignatiew (۵) Zinovieff (۴) de Giers (۳)

(۷) سید از پترسبورگ به نیزی (مکاره) رفته و در آنجا دو هفته با میرزا جعفر خان تبریزی (عمو زاده میرزا سید حسین خان عدالت) که قونسل ایران بود مانده و عازم ایران شد.

الدین را دعوت بلندن کرد تا با چرچیل در باب یک اتحادی میان عالم اسلامی و انگلیس مذاکره کند و وی در ۱۰ شوال وارد لندن شده و در خانه بلنت منزل کرد و پیش از سه ماه مهمان مشارالیه بود و در خانه او با چرچیل و سیر دروموند واقف (۱) مذاکراتی نمودند و در ماه ذی القعدة از آن سال قرار شد که سید جمال الدین همراه دروموندولف سابق الذکر باسلامبول برود. واقف مزبور بسمت نمایندگی انگلیس در مصر مأمور شده بود و پیش از رفتنش بمصر مأمور بود باسلامبول برود و باسلطان عثمانی قراری در باب مصر بدهد که خاطر دولت عثمانی را راضی کرده و کار مصر را که میان این دو دولت مایه نزاع بود تصفیه کند. ضمناً گفتگوی آن بود که مشارالیه تخلیه مصر را از قشون انگلیس وعده داده و اسباب اتحادی میان دول اسلامی عثمانی و ایران و افغانستان با دولت انگلیس و برای جلوگیری روس فراهم آورد. لهذا وجود سید را بواسطه نفوذش در درباریان سلطان که طرفدار اتحاد اسلام بودند مفید دیده و مصمم شد او را با خود باسلامبول برود ولی در دم آخر واقف از بردن سید صرف نظر کرد و تنها راه افتاد در صورتیکه بلیط راه سید هم گرفته شده و خرج راه باو داده شده بود. سید جمال الدین از این فقره بسیار بغیظ آمد و پس از قدری اقامت در لندن ظاهراً در اوایل ماه صفر ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت (۲).

ظاهر آنست که سید جمال الدین از انگلستان رهسپار مشرق زمین شد (۳) و گویا خیالش آن بوده که بهرستان برود و در آنجا خلافت اسلامی برپا کند و امام بن را بخلافت تشویق و خود او را ترویج کند و یا عزیمت نجد داشته که در آنجا یک سلطنت اسلامی متمدنی بوجود آورد (۴). بهر حال در این سفر او بخلیج فارس رسید (ظاهراً بیوشهر) و چون خبر ورود او تلگرافاً بطهران رسید اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) بر حسب حکم ناصر الدین شاه او را دعوت بطهران نمود و وی از راه شیراز و اصفهان (۵) بطهران آمد و در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب منزل نمود. ورود او بطهران ظاهراً در حدود ماه ربیع الثانی یا جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴ بوده و مدت اقامت او در طهران ظاهراً بیش از چهار ماه طول نکشید و شاه بر وی متغیر شده حکم کرد از ایران بیرون برود (۶). و قیحه سید در طهران بود شاه سفر گیلان کرد ولی بواسطه شدت سرما مجبور شد از قزوین

(۱) مشارالیه در سنه ۱۳۰۶ وزیر مختار انگلیس در طهران بود.

(۲) سید جمال الدین در خانه بلنت سابق الذکر در لندن مهمان بود در ۱۹ محرم ۱۳۰۳ دو نفر از اصحاب او (یک هندی و یک عرب) در سر یک موضوع منتهی یا سیاسی مباحثه و بالأخره منازعه و کتک کاری کردند. صاحب خانه مجبور شد عنبر آنها را از خانه خود بجواهر و سید جمال الدین نیز با آنها رفت و دو سه روز دیگر باز آمد و بلنت از او خواهش کرد جای دیگر منزل پیدا کند و سید خیلی متغیر شده و از آنجا نقل مکان کرده چند روز دیگر از لندن بیرون رفت.

(۳) این فقره برای نگارنده کاملاً روشن نیست که سید در مدت فاصله میان حرکت او از لندن و رسیدنش بطهران که بیش از یک سال طول کشیده در کجاها بوده است. احتمال هم دارد که قسمتی از این مدت را در روسیه بوده باشد و در آن زمان با کاتکوف آشنا شده و بهمدستی او کار میکرده.

(۴) دو سه هفته پیش از حرکتش از لندن با بلنت درباب رفتنشان باهم بیمن و بلند کردن علم خلافت عربی برای امام بن گفتگو کردند.

(۵) در اصفهان ظل السلطان را دید و وی بطمع و لیمه شدن و بسطت رسیدن سید احترام کرده و حتی از فرار مسوع بندها که سید بروسیه رفت برای او پول میفرستاد بدان امید که وی خاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند.

(۶) سید جمال الدین ناصر الدین شاه را چند بار ملاقات کرد و در یکی از ملاقاتها با کمال جرئت و صراحت از خرابی اوضاع مملکت و لزوم اصلاحات و ترقی صریحاً حرف زد و شاه باطلتا متغیر شد.

پس از بیشتر از چهار سال اقامت در اسلامبول حالت سید جمال الدین سخت شد چه پس از قتل ناصر الدین شاه در سنه ۱۳۱۳ بدست میرزا رضا کرماتی که از مریدان شیفته سید بود و اقرار او بر اینکه سید او را بقبول ظلم ملامت کرد دولت ایران سید را باصرار از دولت عثمانی مطالبه کرد و سلطان باوجود اصرار ایران این مطالبه را رد کرده و سید را تسلیم نکرد لکن در حدود رجب سنه ۱۳۱۴ سید مبتلا بمرض سرطان در فک خود شده و در پنجم ماه شوال همان سال وفات کرد. جنازه او را با یک شکوه و احترام بزرگی در قبرستان «شیخ‌رمزارلی» نزدیک خانهاش بخاک سپردند.

سید جمال الدین که در مصر و اروپا بشیخ جمال الدین معروف بود چنانکه گفته شد از دُعات و اشخاص فوق العاده بود و در عصر خود منشأ نهضت مهمتی در اغلب ممالک اسلامی شد. در افغانستان، در ایران، در هندوستان، در مصر و در عثمانی کارها کرده و در لندن و پاریس و پترسبورگ مشغول سیاست بود. وی یک شخصیت پر زور و روح قوی و با هیئت و جذاب و نفس بزرگ و با تسلط داشت. چشمهای او قوه مقناطیسی داشته، بزرگترین صفت کمال او پس از شور و ایمان مشعل همانا قوه خطابت او بود. در هر مباحثه و مذاکره نظر او با عمق قلب مخاطب نفوذ کرده و بقوت بیان و بلاغت همیشه غالب بود. در تحریر عربی بسیار زبر دست بود و واقعاً نوشتههای او خطب صدر اسلام را بخاطر میآورد. در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن لهجه و شیوه عربی و شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسانرا در ایرانیگری او بشبه بیاندازد^(۱).

بزرگترین خیال و آمال او همانا نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و احیای عظمت اسلام و نجات از تسلط اروپا بود. مشار الیه بتام معنی یک انقلابی خیلی پر شور و جذاب و خوش صحبت بود ولی خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش و زود خشم و کینه جو بوده و هم حرف حق را (بعقیده خود) واضح و صریح و علی و بی محابا میگفت و بدون و اهمه حرف میزد و با هیچ چیز از میدان در نمیرفت و اهل مجامله و تدبیر نبود لهذا در هر مملکتی حسد مردم را بتهریک آورده و دشمن تراشید. خیلی بر خود میبالید و مخصوصاً تمام آنچه در جراید فرنگ و مشرق در حق او نوشته بودند همراه میداشت. اصحاب و مریدهای او مجذوب و عاشق او بودند و او را پرستش میکردند. تبعید او از ایران با زجرهای وحشیانه و سوار قاطر کردن و بستن یاهای او و بردنش تا خاقین در فصل زمستان تا آخر عمر در دل او اثر بد گذاشت و با آنکه پیش از آن تاریخ چاق و تنومند بود و قتیکه پس از آن واقعه بلندن رسید لاغر و علیل شده بود. بزرگترین کار عمر او در مصر بود که قریب ۹ سال در آنجا افاضه کرد و شیخ محمد عبده مفتی معروف مصر و خیلی از بزرگان علما

او را یکسر تا بصره بفرستند و اجازه رفتن بمشاهد عراق عرب و ملاقات با علمای آنجا ندهند. مشار الیه بصره رسید و در آنجا با حاجی سید علی اکبر شیرازی که از علمای ایران بود و ظاهراً وی نیز تبعید شده بود ملاقات کرده و بواسطه او یک نامه‌ای بزبان عربی بخاجی میرزا حسن شیرازی مجتهد معروف مقیم سامرا نوشته که معروف است و بعدها خود او صورت این نامه را در لندن بطبع رسانید. مشار الیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبودی حالتش که علیل المزاج شده بود باندن رفت و در اوایل سنه ۱۳۰۹ در لندن بوده است و در مسئله امتیاز انحصار دخانیات نیز برضد آن کار کرد و علاوه بر این در مجالس و محافل عمومی چندین نطق و خطابه در اوضاع ایران داده و مقالاتی در جراید انگلیس نوشت. با میرزا ملکم خان که آنوقت از سفارت معزول شده بود اغلب ملاقات میکرد. در ماه رجب سنه ۱۳۰۹ یک روزنامه عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاء الخاقین» در لندن بنا کرد (ظاهراً بهمدستی بعضی اشخاص دیگر) و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله مینوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی. مقاله شماره اول راجع بخرابی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ موزخه غزه شعبان صورت مکتوبی را که خود سید خطاب بهمه علمای بزرگ ایران با اسم آنها نوشته و آنها را بجمع ناصر الدین شاه تحریک کرده بود نشر کرد. دولت انگلیس بوسایل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد و بالأخره وزارت خارجه انگلیس بآن مطبعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ میکرد (در یک قصبه‌ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه «ضیاء الخاقین» مداومت کند دولت انگلیس سفارشیهای خود را که مبلغ کثی در سال میشد از آن مطبعه قطع خواهد کرد و بچاپخانه دیگر خواهد داد. باین تهدید روزنامه خوابید و سید ظاهراً در اواخر آن سال یا اوایل سال ۱۳۱۰ بدعوت سلطان عثمانی باسلامبول رفت^(۲) و سلطان که در خیال اتحاد اسلام سعی بود بامید استفاده از فعالیت سید و نفوذ او در ممالک اسلامی او را در جوار خود جا داده و خانه‌ای در نشان طاش (در اسلامبول) نزدیک بقصر سلطانی داده و ۷۵ لیره عثمانی ماهانه^(۳) برای او مقرر کرد. در اوایل امر پیش سلطان عبد الحمید خیلی مقرب و محترم بود^(۴) و وقتیکه بلنت سابق الذاکر او را در اواخر سنه ۱۳۱۰ در اسلامبول دید وی در «مسافرخانه» یعنی مهمانخانه سلطان بوده و بسیار تقرب بساطان داشته بعدها سایر اخوندها و مرشدیها و دراویش لاش خوار دربار ساطان که کارشان فالگیری و رؤیا دیدن و غیب گوئی بود و اطراف سلطان عبد الحمید از آنها پر بود و مخصوصاً ابو الهدی معروف بدسایس در پیش سلطان از قدر سید کاستند و مشار الیه در تحت نظر بوده و جندان حال خوشی نداشته.

(۱) از روایت یکی از دوستان که سید را در اواسط یا اواخر سال ۱۸۹۲ میلادی در لندن دیده (در صورت صحت تاریخ) معلوم میشود سید تا اواسط سنه ۱۳۱۰ هنوز در لندن بوده است ولی از آنطرف میدانیم که وی در ماه شوال از سال مزبور و پیش از آن نیز در اسلامبول بوده است و بلنت ویزادر آن سال دیده و حکایتی از پذیراف او پیش سلطان در عید فطر (یا اضحی) میکند.

(۲) بروایت میرزا رضا کرماتی در استنطاقنامه او مبلغ ماهانه ۲۰۰ لیره بوده.

(۳) تفصیلات شنیدی از مذاکرات محرمانه او با سلطان و تقریش در پیش وی

در ضمن استنطاق میرزا رضا کرماتی آمده.

(۱) کاغذی از او بزبان فارسی خطاب بناصر الدین شاه در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم الاسلام کرماتی درج است که شاهد ادعای ما است. یک کاغذ دیگر از او خطاب «یکی از دوستان» نیز در همان کتاب درج است که نظر اصلی نیاید و شاید معمول باشد. یکی از دوستان خیلی موثق که با وی دو سال در روسیه محصور بود بنگارنده نقل کرد که سید وقتی خواست بحسنعلی خان امیر نظام کاغذی بنویسد اول قدری بفارسی نوشت بعد چون ببلخواهش نشد یاره کرد و بعربی نوشت چه در فارسی مسلط نبود.

دیده نشده. من خود را بدرجه عالی مفتخر و مشرف میدانم از اینکه وی سه ماه در زیر سقف خانه من در انگلستان زندگی کرد ولی او یک مرد بدوی و زحمتی بود کاملاً آسیائی که باسانی باآداب و رسوم تربیت اروپائی مانوس نمیشد.»

شمال و حالات شخصی مشار الیه بدین قرار بود: چارشانه و تنومند و قوی و تیره رنگ شبیه عرب حجاز با چشمان فروزان، نزدیک بین بود ولی عینک استعمال نمیکرد و کتاب و کاغذ را بزرگ چشم میگرفت تا بخواند، موهای سرش بلند بود و محاسن هم داشت و اغلب لباس علمای اسلامبول را میپوشید. غذا کم و اغلب روزی یکبار میخورد ولی چائی زیاد میخورد و سیگار برگی میکشید (در اروپا و عثمانی)، کم میخوابید و بسیار با جرئت و «رُک گو» بود، حافظه و هوش زیاد داشت و زبان فرانسه را در سه ماه بدون معلم بقدر کفایت یاد گرفت.

پس از اتمام سخن درباره شرح حال سید جمال الدین باید بگوئیم که با وجود تدقیقات فوق در گذارش ایام او باز بعضی نقاط تاریک میماند که برای نگارنده واضح نیست. از جمله روایت میرزا باقر بوانائی معروف (که با سید در لندن محشور بود و حکایت ذیل را یکی از دوستان نگارنده نقل کرده بود) و تکیه میرزا باقر را در جوانی او در شیراز تکفیر کردند و او از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد و او را دنبال کردند در بین راه (ظاهراً در برازجان) باو رسیدند و او را گرفتند و میخواستند پیش یکی از علما برده حکم قتل او را گرفته و بکشند. در این بین سید جوانی از علما که از طرف بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را پیش او بردند وی بدون تأمل یک سیلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو ببارت «ملعون» و «کافر» و غیره خطابات سخت نموده و مردم گفت که این ملعون باید پیش من بیاید تا او را در ست استنطاق کم و فردا صبح حکم قتل او را بد هم مردم متفرق شدند و میرزا باقر را در منزل سید محبوس کردند. نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده و او را بیدار کرده و گفت برخیز و فرار کن و بدین طریق اسباب نجات او را فراهم ساخته بود. بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان سید است که او را خلاصی داد. در صورت صحت این روایت معلوم میشود سید جمال الدین علاوه بر دوبار سفر خود بایران یک مرتبه دیگر نیز در آن اوقات که در اوّل جوانی او (مثلاً ۲۵ سالگی) میافتد باز از راه بوشهر بطرف طهران یا اصفهان آمده بوده. علاوه بر این اعتماد السلطنه نیز در کتاب «المآثر و الآثار» نسبت میدهد که سید در اوّل جوانی پس از تحصیلات علوم شرعی در قزوین بطهران رفته بوده و اصلاً محل تحصیل او درست معلوم نیست آیا در همدان، در قزوین، در طهران، در مشهد، در اصفهان و یا در کابل بوده است.

یکی از آشنایان که در طهران با او مدتی در سفر اولش هم منزل بوده و در روسیه هم او را مکرراً دیده روایت میکند که در سفر اوّل بطهران جوانی ایرانی که بعد معلوم شد همشیره زاده سید بوده همراه سید بود و سید دو سه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان بهمدان فرستاد. و نیز وی روایت کرد که سید در روسیه یکبار در موقع حاجت بجای سیاح در ایران وجه نخصری حواله داد و بعدها چند بار باز از خود راوی قرض گرفت و عیناً پس داد. بقول این روایت کننده که موثق است سید بلاشک ایرانی بوده و خودش بوی نقل کرده بود که جوانی خودش را در میان اقنانها بسر برده و آنها را خیلی دوست میداشت.

ماخذ تاریخ زندگی سید جمال الدین علاوه بر روایات شفاهی از آشنایان که او را دیده و با وی معاشرت داشته اند (و مخصوصاً دو نفر از دوستان ایرانی نگارنده که با او در روسیه بوده و یک نفر که در طهران با او هم منزل بوده و یکی دیگر که او را در لندن پیش از سفرش بایران و بعد از عودتش از ایران دیده و دو نفر از مقیمین مصر که او را در آنجا دیده اند و یکی هندی و دیگری ایرانی است و یک نفر قفقازی که او را در روسیه دیده و دو نفر ایرانی دیگر که یکی او را در طهران و یکی از اسلامبول

و ادبای مصر و اصحاب متمهدی سودانی شاگرد او بودند. زبان عربی و فارسی و ترکی همدانی و ترکی اسلامبولی را خوب میدانست، فرانسه را هم بقدر کفایت حرف میزد و میخواند، از انگلیسی و روسی اگر چند کلمه میدانسته فقط بواسطه اقامتش در لندن و پترسبورگ بوده، شاید افغانی و هندی را هم همینطور میدانست، کتب عربی و فارسی خیلی میخواند و کتب فرانسوی هم تا اندازه ای مطالعه میکرد، در کتاب «تاریخ الافغان» خودش از تورمان^(۱) عالم فرانسوی نقل میکند. دو کتاب فقط از او مانده «رد نیچریه»^(۲) بفرسی و «تاریخ الافغان» بفرنی^(۳). مقالات او در روزنامه العروة الوثقی و ضیاء الحافقین نیز از آثار باقیه او است. مشار الیه بزندگی اعتنائی نداشت و مال جمع نمیکرد. در طهران و قتی ناصر الدین شاه هزار تومان و یک انگشتر الماس باو فرستاد پول را رد کرد و انگشتر را باصرار میزبان نگاه داشت و آنرا نیز به پسر میزبان خود داد. سید جمال الدین یک مسلمان ترقی و متحد طلب و نسبت باسلام بسیار پرشور بود. مشار الیه اگرچه متمصب نبود ولی پیرو انحرافی در دین هم نبود. مقاله او که در دائرة المعارف بظرس بستانی راجع بمذهب بابیه نوشته دلیل آنست که وی احساسات خوبی نسبت بان مذهب نداشته.

مؤلفین فرنگی که از سید ذکری کرده اند همه او را از دهات و نواح دانسته و کم یا بیش اطّاب در علو مقام او کرده اند. استاد برون که احساسات او نسبت بشرق و ایران معلوم است و خودش سید را در خانه میرزا ملکم خان در لندن در پائیز سنه ۱۳۰۹ دیده در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» پس از شرح بسیار مبسوطی در تاریخ حیات جمال الدین از وی بسیار بتمجید و ستایش و محبت حرف میزند و گوید «این شخص مهم یک عالم سیاسی بود که بدون داشتن سرمایه ای از مال دنیا بجز زبان و قلم فصیح و علم و سب و عمیق بلاوه نظر و فهم سیاسی قابل و اطلاع و وقوف بر اوضاع و یک عشق خالصانه و پرشور برای اسلام که انحطاط حال آترا خود حس کرده بود تحت اللفظ و بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت خود شان بلرزه در آورد و نقشه های رجال دولت اروپائی را که خوب تهیه شده بودند بهمز و قوتهای غیر معلومی را بکار انداخت که کسی از سیاسیون مغرب و مشرق ملتفت اهمیت آنها و امکان استفاده از آنها نشده بودند و او عمده عامل مؤسس نهضت ملی و حزب وطنی مصری بوده.»

ویلفرید بلت سیاسی معروف سابق الذکر انگلیسی در کتاب خود «گوردون در خرطوم» در باب جمال الدین پس از شرح زیاد چنین گوید «جمال الدین یکی از دهات بود که تعلیمات او یک اثر و نفوذی ایجاد کرد که در سی سال اخیر^(۴) در نهضت اصلاحی عالم اسلامی بالاتر از آن

(۱) Lenormand

(۲) نیچر - Nature - بزبان انگلیسی طبیعت را گویند و نیچریه یعنی طبیعتون.

(۳) این کتاب مفید در مصر بطبع رسیده. - کتاب ام القری که در مصر بطبع رسیده و بشکل قصه و رومان خیالی است که تمام علمای بلاد مختلفه عالم اسلامی را در مجلس مشورت بیت الملل عمومی در مکه جمع کرده و از قول هر یک از آنها نطقی ساخته و مانند اینکه صورت مجلس مذاکرات آنها را درج میکند پرداخته شده یک کتاب خیالی است از مرحوم سید عبد الرحمن کواکی حلی که از جمال الدین. نسبت این کتاب بجمال الدین برای بعضی باعث این گمان شده که سید و اقا در مکه انجمنی ساخته بوده.

(۴) کتاب مزبور در سنه ۱۳۲۹ نوشته شده.

حکایت را در ابتدای انسان بطور دیگری غیر از آنچه ما ذکر کردیم آورده پس از آنکه ادعا کرده که اخبار آرا از روی کتاب سیر الملوک عبد الله بن المقفع و مال معتد بن جهم برمکی و مال هشام بن القاسم و مال بهرام بن مردانشاه موبد شهر شایور و مال بهرام بن مهران اصفهانی تصحیح کرده و بعد آرا با آنچه بهرام زردشتی نوشته مقابله کرده است. (۱). پس از آن بیرونی شرح خلقت کیومرث و گذارش او را از همان شاهنامه نقل کرده که در آخر آن حکایت در باب اولاد میثی و میشیانه رجوع میدهد بکتاب اوستا (۲).

بارون روزن را عقیده چنانست که این شاهنامه ممکن است همان شاهنامه معروف ابو منصور بن عبد الرزاق باشد و این فقره اگر چه دلیلی قطعی بر آن نداریم بنظر نگارنده هم بعید نمآید. اگر چه در میان مؤلفین شاهنامه علی الاطلاق یعنی ابو منصور که اسامیشان در دیباچه بایستقروی شاهنامه فردوسی ذکر شده اسمی از ابو علی نیست و فقط اسامی چهار نفر ذکر شده لکن این دیباچه که در سنه ۸۲۹ تألیف شده چندان قدیمی نیست و روایت آن حجت قاطع نمیتواند باشد و فردوسی خود مخصوصاً صریح گوید: «زهر کشوری موبدی سالخورد بیآورد کین نامها را گرد کرد» و پس از چند بیت گوید «چوبشید از ایشان سپهد سخن یکی نامور نام افکند بن» و از اینقرار ممکن است آن دانشمندان زردشتی که در طوس پیش ابو منصور برای اینکار جمع شده بودند اجتماع ایشان بجهت انشاء و تألیف کتاب فارسی نبوده بلکه برای ترجمه شفاهی و کتبی از پهلوی و مخصوصاً بجهت اینکه هر کدام قسمی و یا نسخه‌ای از خداینامه داشته‌اند بوده باشد (چنانکه از خود کلام فردوسی برمیآید که گوید: «یکی نامه بُد از گه باستان» موبدان زردشتی اصل کتب پهلوی را ترجمه و نقل کرده و روایات سینه بسینه خودشان را شرح داده باشند و یک یا چند نفر فارسی نویس عربی دان بحکم حاکم مزبور بتألیف و تدوین همه این داستانها بفارسی اسلامی مباشرت کرده و آرا با ماخذ عربی و سیر الملوکها نیز تطبیق کرده باشد و الله اعلم. مؤید این حدس مذکور در فوق آنست که بیرونی از شاهنامه ابو علی

بلخی بلفظ مطلق «فی الشاهنامه» حرف میزند نه «فی شاهنامه» یا «فی الشاهنامه التي ألفها» و چون در همان کتاب بیرونی دو مرتبه دیگر در مواقع مختلفه لفظ «الشاهنامه» بطور اطلاق آمده و مقصود در هر دو جا شاهنامه ابو منصور بوده لهذا میشود تصور کرد که اگر در این مورد مقصود غیر آن شاهنامه میبود بلفظ مطلق ذکر نمیکرد. این فقره هم که مطالب منقول از شاهنامه ابو علی بلخی در شاهنامه فردوسی که نظم شاهنامه ابو منصور است دیده نمیشود اگر چه ظاهراً منافی این حدس است ولی آقدها دلیل قاطع نیست زیرا که فردوسی مخصوصاً این مطالب را و کلیه قسمت راجع بحلقت و غیره را که منافی ذوق مسلمین بود در منظومه خود نیاورده چنانکه ابن المقفع و محمد بن الجهم نیز خیلی از این قبیل مطالب را در ترجمه خودشان از خداینامه حذف کرده بودند.

(۱) الآثار الباقیه صفحه ۹۹. (۲) تولد که گوید (مقدمه تاریخ اعراب و ایرانیان صفحه ۲۵). که این قطعه که بیرونی از ابو علی بلخی نقل میکند خیلی شبیه است با آنچه حمزه اصفهانی در همین خصوص از کتاب اوستا نقل کرده و گفته که در خداینامه بوده و ابن المقفع از قلم انداخته و هم چنین با فصل ۳۴ از کتاب بوندایشن مشابه است لکن روایت ابو علی مفصل تر است و مأخوذ از حمزه هم نیست چه حمزه لقب کیومرث را «گلشاه» ثبت کرده و ابو علی بلخی «گشاه» آورده.

دیده و با او معاشرت داشته‌اند) تاریخ حیاتی است که شیخ محمد عبده در مقدمه خودش برساله «الرد علی الدهرین» (که ترجمه عربی رساله «رد نیچرته» خود سید است) مشروحاً نوشته. دیگر تاریخ زندگی مشروحی است که جناب استاد برون در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» نوشته‌اند با شرحی که در ذیل آن کتاب از بلت سابق الذکر نوشته شده دیگر مطالب زیادی است که خود بلت در کتاب خود موسوم به «گوردون در خرطوم» از احوال جمال الدین که در تمام مدت بودنش در لندن در خانه وی مهمان بوده در سرگذشت روزانه خود روز بروز درج کرده. دیگر شرحی است که گولڈزیهر (۱) در دائرة المعارف اسلامی در ماده جمال الدین نوشته. علاوه بر این ماخذ در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی و «مشاهیر الشرق» جرجی زیدان و کتاب «المآثر و الآثار» اعتماد السلطنه مطالب زیادی در باب سید مندرج است. اگر چه خیلی سهوا و اشتباهات در آنها موجود است ولی فواید کثیری را متضمن هستند و همین مقاله لب تحقیقی و تنقیدی همه این ماخذ را جامع است. در ضمن استنطاقات میرزا رضا کرمانی نیز جسته جسته مقادری از احوالات سید در اسلامبول بدست میآید.

برای روشن شدن کامل تاریخ زندگی این مرد بزرگ که افتخار ایران میباشد (پس از تبعات لازمه در موقع اتمام این مقاله بنگارنده قریب بیقین شده که وی ایرانی بوده است) تمامی مخصوص از خوانندگان میشود که هر کس از طالبین حقیقت و خدمت بتاریخ ملی که چیزی در باره این ایرانی بزرگ بی لقب میداند لطف فرموده باداره کاوه بنویسد که موجب بسی امتنان خواهد شد.

شاهنامه‌های فارسی

در شماره اول سال دوم (دوره جدید) در زیر عنوان «منشأ فارسی شاهنامه» سخن در شرح شاهنامه‌های متنور و منظوم فارسی قبل از فردوسی بود و پس از ذکر شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و شاهنامه متنور ابو المؤید بلخی بواسطه تنگ شدن مجال سخن در آن شماره دنباله سخن بریده شد و چون در شماره گذشته مقاله فاضلانگی از ادبای ایران بعنوان «شعر قدیم ایران» درج شد لهذا تنه این موضوع باین شماره ماند و اینک دامنه سخن را گرفته باتمام مطلب میردازیم:

در مقاله سابق گفتیم که میخواهیم بعد از شاهنامه ابو المؤید بلخی از شاهنامه همشهری او ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر چند که گوئیم و بگذریم اینک رحس وعده گوئیم:

شاهنامه ابوعلی بلخی

اسم این شاهنامه و مؤلف آن فعلاً فقط از یک ماخذ برای ما معلوم است و آن کتاب الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی است. در این کتاب پس از آنکه خود بیرونی در خصوص اولین انسان و خلقت و سرگذشت کیومرث شرحی روایت از ابو الحسن آذرخور مهندس ذکر میکند گوید «ولی ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامه این

شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی

همین حدس در ماده شاهنامه‌ای که ثعالی از آن نقل میکند نیز جاری است زیرا که مخصوصاً ثعالی آن کتاب را با احتمال قوی در دست داشته و یکی از مآخذ وی در تألیف کتاب عُزْرَ ملوک الفرس و سیرهم بوده است. زوتنبرگ^(۱) در دیباچه فرانسوی خود همین کتاب ثعالی که با هتم وی بطبع رسیده مندرجات آنرا بدقت تمام با مندرجات شاهنامه فردوسی (که منظومه همان شاهنامه ابو منصور است) مطابقت کرده و عده زیادی از جمله‌ها و تعییرات پیدا کرده که در کتاب ثعالی و شاهنامه هر دو عیناً مثل هم است و آنها را در دیباچه مزبور (صفحه ۲۵ و ۲۶ و ۲۷) درج و مطابقت نموده. همچنین در ترتیب و قایع و تواریخ مشابهت زیادی فها بین این دو کتاب موجود است که نظراً میزند و قرینت این میشود که مآخذ هر دو کتاب در آن مطالب یکی بوده و آن شاهنامه ابو منصوری تواند شد. از سر تا پای کتاب ثعالی دلایل این مدعا دیده میشود^(۲). زوتنبرگ از طرف دیگر محل اختلاف دو کتاب را هم جمع کرده و مطالبی ذکر کرده که در آنها دو کتاب در روایت مختلف میشوند. لکن اختلاف دو کتاب در بعضی جاها بهیچ وجه باعث شککی در ادعای سابق ما نمیشود چه مقصود ما آن نبود که کتاب ثعالی عین ترجمه شاهنامه مشور بوده بلکه این کتاب چندین مآخذ داشته از قبیل کتاب ابن خردادبه و تاریخ طبری و غیره که از آن جمله یکی هم شاهنامه بوده.

ذکری که ثعالی از شاهنامه میکند بدینقرار است: اولاً در موقع ذکر وقایع عهدگشتاسپ و داستان ارجاسپ چنین گوید «پس در زمان او (۳) کسی فرمازوا بود که ارباب تواریخ و ناقلان اخبار در نام وی اختلاف کرده‌اند. طبری گفته که او خردزاسف بود و ابن خردادبه گفته هزار اسف و صاحب کتاب شاهنامه گفته ارجاسف و این مشهورتر است». در جای دیگر در مورد سلاطین اشکانی چنین گوید: «و چنانکه در انساب آنان اختلاف واقع شده در اسامیشان و تقدم و تأخرشان و مدت سلطنتشان نیز اختلاف است. طبری در یکی از روایتهای خود ذکر کرده که اولین کسی که از آنان سلطنت یافت اشک بن اشکان بوده و مدت سلطنتش بیست و یک سال بوده و در این روایت صاحب کتاب شاهنامه با او موافقت کرده ولی در مدت سلطنت وی مخالفت نموده و گفته که ده سال بوده. بعد از آن طبری در روایت دیگری ذکر کرده که نخستین آنان اقنور شاه بود و شصت و دو سال سلطنت کرده و ابن خردادبه در این روایت با او موافق است و در حکایت مبلقی نیز افزوده... (۴). این شاهنامه که ثعالی از آن ذکر کرده شاهنامه فردوسی نیست زیرا که اولاً ما قرآینی در دست داریم که منظومه فردوسی در عصر ثعالی و بیرونی

(۱) Zotenberg

(۲) مثلاً کلمات واسامی ایرانی را ثعالی باملائی فارسی مینویسد نه عربی. مانند هوشک که گوید «بفارسی اینطور نوشته میشود و در کتب عربی اوشهنج است» و چندین بار گوید که بقلان پادشاه شمع سعادت الهیه تایید یا همراه بود که بفارسی فر ایزدی گویند و در یکجا گوید «و کان یدعی بالفارسیه پهلوان جهان ای عمده الدنيا» و همچنین گوید «ملک کیکاوس و قتل له بالعربیة قابوس» و باز نهوض اسفندیاز و مسیره الی بلاد التترک علی الصریق المعروف کان بهفت خان». در تاریخ مزدک و حکایت او میان دو کتاب موافقت کامل موجود است.

(۳) یعنی در زمان گشتاسپ.
(۴) این قسمت را قدری مشروحاً نقل کردیم برای اهمیت مخصوصی که در مسئله تواریخ اشکانیان دارد که بعدها بسر این مسئله باز میگردیم.

و حتی مدتها بعد از آن^(۱) هنوز انتشار کامل نیافته بود و همهجا شاهنامه مشور قدیمی معروف محل رجوع بوده و حتی مقصود از شاهنامه‌ای که سلطان محمود غزنوی (که شاهنامه فردوسی بنام خود اوست) در موقع گرفتار ساختن مجد الدوله دیلمی و قح ری در سنه ۴۲۰ با وی از آن حرف زد^(۲) نیز با احتمال قوی باز شاهنامه مشور ابو منصور است. ثانیاً ثعالی بمنظوم بودن شاهنامه هیچ اشاره نمیکند و ثالثاً مدت سلطنت اشکانیان که ثعالی از شاهنامه نقل میکند اصلاً در شاهنامه نیست.

ولی با همه این قراین داله براینکه مقصود از شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی همان شاهنامه ابو منصور است یک اشکال بزرگ باقیست که فعلاً قابل حل نیست و آن این است که اسم و مدت سلطنت اولین پادشاه اشکانی که ثعالی از کتاب شاهنامه نقل میکند نه با اسم و نه با مدت سلطنت اولین پادشاه از سلسله مزبور که بیرونی در الآثار الباقیه در جدول اشکانیان منقول از شاهنامه ابو منصور آورده مطابقت ندارد زیرا در آنجا اسم اولین پادشاه اشک بن دارا و مدت سلطنتش ۱۳ سال است و اسم پادشاه دوم اشک بن اشک و مدت سلطنت ۲۵ سال است. اگر این اشکال را تا می از اختلاف نسخه‌های یک کتاب نتوانیم فرض کنیم آنوقت باید بگوئیم که ثعالی هم مانند معاصر خود بیرونی کتاب شاهنامه ابو علی بلخی را در دست داشته و از آن نقل کرده یا اصلاً یک شاهنامه دیگری فارسی در میان بوده که غیر از هر دو (و یا هر سه) شاهنامه‌های سابق الذکر است. در اینصورت آخری ما فعلاً خبر از چهار شاهنامه فارسی پیش از دقیق و فردوسی داریم که بعدها معلومات جدیده باید روشن کند که آیا بعضی از اینها عین دیگری بوده یا واقعاً چهار شاهنامه مختلف در میان بوده است (یعنی در دست بلعی و بیرونی و ثعالی).

بعد از شرح مختصری از شاهنامه‌های غیر معروف دو شاعر بلخی ابو المؤید و ابو علی و شاهنامه مأخذ ثعالی میرسیم بمشهورترین شاهنامه‌ها که ظاهراً مهم‌ترین آنها و شاید غالباً شاهنامه علی الأطلاق بوده و آن شاهنامه ابو منصور است که ذیلاً بشرح آن میپردازیم.

شاهنامه ابو منصور

اما معروفترین و مهمترین شاهنامه‌های فارسی یا شاهنامه علی الأطلاق هانا شاهنامه بزرگی بوده که در نیمه اول قرن چهارم در شهر طوس از بلاد خراسان بحکم و در تحت نظارت فرمازوا آن خطه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بن عبد الله بن فرخ (۳) طوسی و برای او تألیف شده و در اندک زمان اشتهار یافته بود و دقیق و بعد فردوسی بنظم آن کمر همت بستند. در باب این شاهنامه که بموضوع ما مستقیماً ارتباط دارد قدری مشروحتر سخن خواهیم راند. از تاریخ تألیف و احوال بانی این کتاب خیلی کم معلومات در دست است و ما از این شاهنامه فقط از دو مأخذ

(۱) حتی در تاریخ عینی و کتاب تاریخ ابو الفضل بیهمی نیز که در اواسط قرن پنجم تألیف شده و قابوسنامه اسمی از آن پیش نیاید.
(۲) سلطان محمود بمجد الدوله گفت آیا شاهنامه‌ها که تاریخ ایران است و تاریخ طبری را که تاریخ مسلمین است نخوانده‌ای مجد الدوله گفت چرا. محمود گفت حال تو حال کسی نیست که آن کتب را خوانده باشد [ابن الأثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۰].
(۳) از نسبت ابو منصور تا سه پشت او را که بنظر معتول میاید ذکر کردیم و نامی را که لاند ساختگی است ذکر نکردیم.

اسم این ابو منصور بطن قوی محمد است یعنی از جمله اولاد عبد الرزاق طوسی که محمد و رفیع و احمد بوده اند آنکه بانی کتاب شاهنامه و مکتبی بابو منصور بود همان محمد بوده که والی طوس بود زیرا که وی ظاهراً بزرگترین و بهر حال در منصب و مقام عالیترین برادران بوده، مشار الیه ظاهراً از اوایل قرن چهارم در طوس مقام مهم داشته و حتی محتمل است پدرش نیز از اعیان و امرای طوس بوده (۱) و پیش از سنه ۳۳۴ از طرف ابو علی احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی (که از سنه ۳۲۷ باینطرف از طرف سلاطین سامانی والی و سپهسالار خراسان بود) عامل طوس بوده (۲). و اگرچه اولین بار که در کتب تاریخ ذکری از وی بنظر رسیده در سنه ۳۳۵ است که بواسطه یانگی شدن ابو علی چغانی بامیر توح بن نصر سامانی وی نیز داخل در قفسه خراسان که از آنجا برخاست میشود ولی شکی نیست که مدتی پیش از آن تاریخ در کار و دارای مقامی بوده است چه اولاً ابن الأثیر در آغاز کار او صریح گوید که وی ابتدا از طرف ابو علی چغانی حاکم طوس و مضافات آن بوده و ثانیاً بقول ثمالی در تیمه الذهر ابو علی دامغانی وزیر امیر نوح بن منصور سامانی (۳۶۶-۳۸۷) که در سنه ۳۷۷ بمنصب وزارت رسید و اندکی بعد (ظاهراً در سنه ۳۷۸) معزول شد در جوانی پیش محمد بن عبد الرزاق و از منشیان او بوده بعد در دربار بخارا مستقر شد و بدفعات رئیس دیوان رسائل و بکرات وزیر شد و گوید وی پنجاه سال بلا انقطاع در خدمت و متصدی مشاغل دولتی سامانیان بوده بطوریکه درباره طول مدت خدمت او شعرها گفته مینی بر اینکه عزل برای مأمورین دولت مانند حیض است برای زنها و چنانکه زن بعد از پنجاه سالگی دیگر یائسه میشود ابو علی دامغانی نیز از عزل آسوده شده و چون مشار الیه در حدود سنه ۳۸۲ از رتبه وزارت معزول شد (۳) لهذا باید اقل از سنه ۳۳۲ باین طرف و بلکه پیشتر از آن در دربار سامانیان مشغول خدمت بوده و مدتی پیش از آن منشی محمد بن عبد الرزاق بوده باشد.

چون ابو علی احمد بن ابی بکر محمد بن مظفر بن محتاج چغانی والی و سپهسالار خراسان از طرف امرای سامانی در سنه ۳۳۴ یانگی شد محمد بن عبد الرزاق نیز که ظاهراً از طرف وی حاکم طوس بود بدو ملحق شد. ابو علی در محرم سنه ۳۳۵ وارد نیشابور شد که آنوقت مرکز ایالت خراسان بود و در ربیع الأول آنسال بسوی مرو حرکت کرد که امیر نوح بن نصر سامانی آنجا بود و در جدای او مرو را از وی بگرفت و در جدای الاخره بخارا را نیز که پایتخت بود بگرفت، در موقع حرکت از نیشابور آنجا را به محمد بن عبد الرزاق سپرده و ویرا جانشین خود کرد پس وی آنجا بحالت یانگیری بود تا وقتی که در سنه ۳۳۶ امیر نوح منصور بن فراتکین سپهسالار جدید خراسان و وشمگیر بن زیار را که بامیر نوح پناه آورده بود مأمور دفع وی ساخت آنها با قشون روی به نیشابور آوردند و محمد بجرجان فرار کرده و برکن الدولة دلیلی

(۱) قرینه بزرگ زادگی وی شعر فردوسی است که در حق وی گوید: «یکی پهلوان بود دهقان تژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد» و دهقان بزرگان و ملائکین مهم و نجیب ایران بودند. علاوه بر این در تاریخ بیهقی (چاپ طهران، صفحه ۴۳۴) در ضمن حکایت نزاع و قتال اهالی طوس و نیشابور در سنه ۴۲۵ گوید سالار طوسیان «مقدمی بود تارودی از مدبران بقایای عبد الرزاق». و از اینقره معلوم میشود که خانواده عبد الرزاق شهرتی داشته و ریاست شهر طوس معروف بوده.

(۲) ابن الأثیر.

(۳) ابو علی دامغانی در سنه ۳۷۷ برتبه وزارت رسید و کمی بعد معزول شد و باز ظاهراً پس از چند ماهی وزیر شد و نیز ظاهراً تا سنه ۳۸۲ و استیلای بفران خان بر بخارا در این منصب باقی بوده و در آنوقت پس از ظهور نوح بن منصور سامانی از خفاگاه خود جای وی بابو علی بلعی داده شد.

اطلاع داریم یکی دیباجه های شاهنامه فردوسی است که باسم دیباجه قدیم و دیباجه بایسنقری معروفند و دیگری کتاب الآثار الباقیه بیرونی است. در کتاب بیرونی در دوجا ذکر این شاهنامه شده یکی در مورد نسب اسکندر و نسب سازی ایرانیان برای او که ویرا از نسل دارا پادشاه ایران فرض میکنند و بیرونی در رد و ابطال اینگونه نسب سازیهای متعصبانه دامنه سخن را دورتر برده و گوید بی دشمنان در طمن بانساب و عیبجویی بمرض و ناموس اصرار و حرصی دارند چنانکه هواخواهان و طرفگیران در نیکو ساختن بدها و جلوگیری از عیب و خلل و نسبت بخوبی اصرار دارند و اغلب این اصرار آنها را وادار میکند که احادیثی جعل کنند که باعث ستایش شود و یا تنبی بسارند که بدودمانهای شریف برساند چنانکه برای پسر عبد الرزاق طوسی در شاهنامه نسنامه ای جعل کرده اند که نسب او را بمنوچهر میرساند (۱). مورد دوم در ضمن ثبت جدول اسامی و مدت سلطنت ملوک اشکانی است که بیرونی اقوال مختلفه را در آن باب ذکر نموده و پنج جدول مختلف درج کرده (۲). بعد از ذکر چهار جدول مختلف بیرونی گوید «و تواریخ این قسم دوم (۳) را در کتاب شاهنامه که برای ابو منصور بن عبد الرزاق پرداخته شده پیدا کردیم بقراری که در این جدول ثبت نمودیم...» (۴) و پشت سر این جمله جدول مذکور را بنقل از شاهنامه مزبور درج میکند.

هر دو دیباجه شاهنامه فردوسی که ما از آنها جداگانه حرف خواهیم زد نیز صریحاً ذکر کرده اند که اصل شاهنامه فردوسی همان شاهنامه منثوری است که بحکم ابو منصور عبد الرزاق و باهتنام و مباشرت کدخدای او یا وکیل امورات پدرش ابو منصور بن احمد (یا محمد) بن عبد الله بن جعفر بن قرق زاده (۵) (یا سعود بن منصور (۶)) معموری و بدستگیری چهار نفر یا بیشتر دانشمندان و ارباب خبر و سیر ایرانی و ظاهراً زردشتی (و شاید موبدان) تألیف و پرداخته شده. در مقدمه قدیم شاهنامه (که با احتمال قوی قسمتی از آن از عین متن اصلی شاهنامه ابو منصور است که در این مقدمه داخل شده (۷)) نسب معمول ابو منصور بن عبد الرزاق که بیرونی از آن حرف میزند عیناً تا منوچهر و بالاتر از آن تا کیومرث درج است (۸) و همچنین نسب ابو منصور معموری تا «کنارنگ پسر سرهنگ پرویز (۹)».

(۱) صفحه ۳۷ و ۳۸. بعد از این قتره بیرونی از نسب معمول آل بویه که بهرام گور میرسانند و نسب معمول مینون قذاح که بحضرت امیر میرسانند حرف زده و از صحت نسب قابوس بن و شمگیر و اسپهبدان ضرستان و شاهان خوارزم و شاهان سروان و سامانیان حرف میزند. باین مناسبت باید بگوئیم که اصلاً جعل نسب نامهها برای همه سلسلهها که بعد از اسلام در ایران بسلطنت یا امارت رسیدند و یا در خیال سر بلند کردن بوده و داعیه امارت داشتند و رساندن نسب آنان بسلاطین قدیم ایران بقدری رایج بود که از لوازم اساسی امارت شمرده میشد. از امرای طاهریان گرفته تا غزنویان ترکی تژاد برای هر طبقه نسب معمولی ساخته شده که بسامانیان میرسید و لهنداگان میروند که نسب سامانیان و غیره که بیرونی آنها را صحیح بشمارد باز از همین قبیل بوده باشند.

(۲) این پنج جدول عبارت است از جدول خود بیرونی که ماخذش معلوم نیست و جدول حمزه اصفهانی و جدول دیگر حمزه بنقل از نسخه موبد و جدول منقول از کتاب تاریخ ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی منجم و جدول منقول از شاهنامه.

(۳) یعنی سلسله اشکانیان. (۴) الآثار الباقیه صفحه ۱۱۶.

(۵) بنا بر مقدمه قدیم شاهنامه. (۶) بنا بر مقدمه بایسنقری شاهنامه.

(۷) کاوه، شماره ۷ سال اول (دوره جدید) صفحه ۵ ستون ۱ و ۲.

(۸) این خود نیز دلیلی است بر اقتباس مقدمه قدیم از شاهنامه ابو منصور.

(۹) چون عنقریب عین مقدمه قدیم شاهنامه یعنی قسمت مهم و قدیم آن در کاوه نشر میشود حاجت بتطویل در این باب و توضیح حقیقت اسم یا لقب کنارنگ و سایر اسامی نسنامه نیست.

اما تاریخ تألیف این شاهنامه در نسخه‌های مختلفه دیباجه قدیم و دیباجه بایستقری باختلاف ذکر شده: سنه ۲۰۶ و ۳۲۶ و ۳۴۶ و ۳۶۰، تاریخ اولی و آخری ابعاد احتمالات است چه اولی هم از زمان حکومت و امارت ابو منصور جلوتر است و هم ظهور اینگونه تألیفات فارسی در آن زمان بعید است خصوصاً که تألیف شاهنامه را در مقدمه قدیم شاهنامه بعد از ترجمه کلیده و دمنه بامر امیر نصر بن احمد سامانی میگذارد (۱). در سنه ۳۶۰ هم باغلب احتمال ابو منصور در گذشته بوده و یا اقلأ تسلط و اقتداری نداشته و خراسان در زیر حکم ابو الحسن سیمجور بود. سنه ۳۳۶ را نیز باید رد کنیم چه در همان سال ابو منصور یابی و در جنگ و بالاخره فراری بود پس نزدیکترین احتمالات بقل همانا سنه ۳۴۶ است که در نسخه قدیم شاهنامه لندن که دیباجه قدیم را دارد همین تاریخ بکلمات (نه بارقام) ذکر شده.

باقی این شاهنامه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق طوسی و مباشر جمع و تألیف آن پیشکار پدر وی ابو منصور معمری یا سعود بن منصور معمری و مؤلفین مستقیم آن چند نفر زردشتی عالم و پهلوی دان از موبدان و دهقانان بودند که اسامی چهار نفر آنها باز در مقدمه شاهنامه ذکر شده (۲) اولی ساج یا سیاح (۳) (۴) پسر خراسان از هرات دوم یزدانداز پسر شاپور از سیستان سوم ماهوی خورشید پسر بهرام از شهر شاپور (۴) (در فارس) چهارم شاذان پسر بُرزین از طوس. اسم این مؤلف اخیر صریحاً در شاهنامه فردوسی آمده و آن در باب داستان آوردن کتاب کلیده و دمنه از هند بایران است که مأخذ روایت در آن باب همین شاذان است (۵). ماهوی را هم تولد که حدس زده که شاید همان شاهوی پسر است که در فردوسی مأخذ روایت قصه آوردن شطرنج است (۶) و یکی از دو لفظ

(۱) علاوه بر این اگر شاهنامه در سنه ۳۰۶ تألیف شده بود شاید خبر یا نقلی از آن در تاریخ طبری فارسی و سایر کتب قدیمه دیده میشد.

(۲) در نسخه‌های مختلف مقدمه شاهنامه اسامی این چهار نفر خیلی منطوط و با تصحیف و باختلاف ذکر شده لکن املائی بالنسبه صحیح تری که از مقاله نسخ قدیمه بدست آمده همان املائی مذکور در متن است.

(۳) این اسم واضح نیست ولی احتمال می‌رود که اصلاً «ماخ» بوده و شاید همان «ماخ مرزبان هری» باشد که ذکر او در شاهنامه فردوسی در داستان جلوس هرمز پسر انوشیروان بدینقرار آمده: «یکی بیربند مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری جهان دیده و نام او بود ماخ سخندان و با برگ و با برز و شاخ» پیرسیدمش تا چه دارد بیاد زهرمز که بنشست بر تخت داد» چنین گفت پسر خراسان که شاه چونبشت بر نامور پیشگاه...» و اگر این حدس که تولد که آترا زده صحیح باشد در آفتاب صورت شاید هم که خراسان اسم پدر او نبوده (چنانکه در مقدمه شاهنامه ذکر شده) بلکه خراسانی بوده. عبارت «پرسیدمش» و نظایر آن که ظاهراً دلالت بر نقل شفاهی دارد منافی مطلب نیست زیرا که در اینگونه منظومه‌ها و در سایر فقرات خود شاهنامه نیز امثله آن زیاد است که از روایات کتبی یا منقول گذشتگان بطور نقل مستقیم و عنوانات «شیدم» و «بگفتا» که موهم درک زمان آنان است سخن رفته چنانکه از آزاد سرو نیز که در ابتدای قرن چهارم باید زیسته باشد فردوسی همینطورها نقل میکند.

(۴) خیلی محتمل است که این بهرام همان بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور باشد که ذکرش تفصیل گذشت و مؤلف «سیر الملوک» معروف عربی بوده در اینصورت پسر او ماهوی نیز عربی دان بوده و ممکن است از سیر الملوکهای عربی هم استفاده کرده باشد.

(۵) بیت فردوسی چنین است: «نگه کن که شاذان برزین چه گفت بدانگه که بگشاد راز نهفت».

(۶) شعر فردوسی چنین است «چنین گفت فرزانه شاهوی پسر زشاهوی پسر این سخن یادگیر».

پناه برد و او ویرا بری خواند. منصور بن قرائنکین بطوس هجوم برده و برادران محمد را که رافع بن عبدالرزاق و احمد باشند در قلعه شملان محاصره کرد بعد از آنجا بقلعه دَرک در سه فرسخی آنجا گریختند و در آنجا نیز محاصره شدند و پس از چند روز جنگ احمد بن عبدالرزاق با جماعتی از خویشاوندان و بنی امام خود امان خواست و رافع باز فرار کرد و قلعه تسلیم شد عیال و مادر محمد بن عبدالرزاق را بیخارا فرستادند. خود محمد در ری بود تا وقتی که رکن الدوله در سنه ۳۳۷ بجنگ مرزبان بن محمد بن مسافر حکمران آذربایجان رفت و ویرا نیز با خود بد آنجا برد و پس از مغلوب شدن مرزبان محمد بن عبدالرزاق در آذربایجان مانده و قوت گرفت و تسلط پیدا کرد ولی در سنه ۳۳۸ باز بری برگشت و با امیر نوح مکنابه کرده و هدایا فرستاد تا از سر تقصیر او گذشت و در اوایل سال ۳۳۹ بطوس برگشت و ظاهراً بواسطه همین دوستی و ارتباط با رکن الدوله بود که بعدها می‌بینیم در سنه ۳۴۲ در موقع صلح میان ابوعلی جفائی سپهسالار خراسان و رکن الدوله (در حدود ماه شعبان) در سفرانی که از اردوی خراسان پیش رکن الدوله برای صلح رفت محمد بن عبدالرزاق مشاور بود. در سنه ۳۴۹ باز محمد بن عبدالرزاق در جرجان با رکن الدوله ملاقات کرده و مال هنگفتی از او گرفت (۱) و بالاخره در سنه ۳۵۱ پس از معزول شدن آلتینکین از حکمرانی و سپهسالاری خراسان و یاقیگری وی و جنگ او با قشون امیر منصور بن نوح در ربیع الاول آن سال و اعراض او و رفتنش بفرقه منصب او یعنی سپهسالاری خراسان که بزرگترین مناصب سلطنت سامانیان بود به محمد بن عبدالرزاق واگذار شد (۲) و ظاهراً بقای وی در این منصب (و شاید در حیات نیز) طولی نکشیده زیرا که کمی بعد از آن تاریخ ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور را در این مسند می‌بینیم و با احتمال خیلی قوی میتوانیم حدس بزنیم که محمد بن عبدالرزاق در همان اوقات در گذشته زیرا که هیچک از سرداران بزرگ سامانی نبود که در موقع خدمت یا پس از عزلش متصل اخباری از او دیده نشود. مقدسی در احسن التقاسیم گوید که مسجد جامع طابریان را (که یکی از نصبات طوس بود) ابن عبدالرزاق مزین گردانیده (۳). در سنه ۳۷۳ در موقع یاقیگری حسام الدوله ابوالعباس تاش که سپهسالار و والی خراسان بود و امیر نوح بن منصور سامانی او را معزول کرد نیز (بقول تاریخ یمنی) یکی از سرداران خراسان موسوم بابو محمد عبدالله بن عبدالرزاق «که از معارف لشکر خراسان بود بدو پیوست» و با ابوالحسن سیمجور جنگ کرد و دور نیست که همین عبدالله نیز یکی از برادران کوچک ابو منصور ما بوده باشد.

ظاهراً مسلم است که باقی شاهنامه همین محمد بن عبدالرزاق است نه برادرش احمد چنانکه بعضی گمان کرده‌اند چه علاوه بر مقام بزرگ اولی که مناسبت با این کار مهم دارد خود فردوسی ویرا «سهبید» میخواند (۴) که یعنی همان «صاحب الجیش» است که در عهد سامانیان بزرگترین منصب دولتی بود. مقدمه بایستقری ویرا بلب «معمد الملک» مینامد و این نوع لقب در آن زمان اگرچه در بادی نظر بعید می‌آید ولی بنظر نگارنده ممکن بلکه محتمل است چنانکه اغلب بزرگان و امرای عهد سامانیان و آل بویه از این نوع لقبها داشتند (۵). مقدمه قدیم شاهنامه (غیر بایستقری) اصلاً نسبت بنای شاهنامه را بامیر عبدالرزاق (پدر ابومنصور) میدهد (۶) و اگر ذکر این اسم بطور نسبت پدر که در فارسی سابقاً معمول بوده باشد در آفتاب صورت این هم یک روایت دیگری در بنای شاهنامه میشود.

(۱) ابن الاثیر و سایر کتاب تواریخ.

(۲) طبقات ناصری و احسن التقاسیم مقدسی، در بعضی از کتب تاریخ ذکر شده که جای آلتینکین بابوالحسن بن سیمجور داده شد ولی ظاهراً این اشتباه ناشی از آن شده که مدت سپهسالاری ابو منصور طولی نکشیده و شاید هم چند ماه دوام کرده و این سیمجور بجای او نشسته. و طبقات ناصری گوید «و از حضرت ابالبیضاء نیشابور آلتینکین داشت باین عبدالرزاق دادند...».

(۳) زخرقة ابن عبدالرزاق.

(۴) فردوسی گوید «چو شنید از ایشان سهبید سخن یکی نامور افکند بن».

(۵) القاب مضاف بدین و دولت که معلوم است در آفرمان خیلی رایج بود. لقب مضاف بملک هم در قرن چهارم کم نبود مثلاً ابو علی موق که فردوسی قصه یوسف و زلیخارا بنام او پرداخته ملقب بملک بوده.

(۶) نسخه خطی کتابخانه دولتی برلین - در نسخه قدیم شاهنامه که در لندن است اسم باقی شاهنامه را «امیر ابو نصر عبد الرزاق» و در یک نسخه خطی کبابی موسوم به عطر شاهنامه که باز در کتابخانه برلین است ویرا «امیر منصور عبد الرزاق» ثبت میکند. در نسخه لندن گوید «دستور خویش ابو منصور معمری را بفرمود» در صورتیکه در مقدمه بایستقری معمری را (که اسمش سعود بن منصور ثبت شده) کلیددار پدر ابو منصور مینامد. از این اختلافات در دو مقدمه ممکن است احتمال ضعیف داد که خود عبد الرزاق باین کار شروع کرده و پسرش محمد آترا بانجام رسانیده بود.

«معمول لانی منصور بن عبد الرزاق» در کتاب «الآثار الباقیه» درج کرده و آنچه در شاهنامه فردوسی آمده که نه در اسامی و نه در عدد سلاطین مطابقت دارد. علاوه بر این در جدول شاهنامه فردوسی هیچ چیز غیر از اسامی ۹ نفر از سلاطین اشکانی ذکر نشده و فقط مدت سلطنت همه آنها را ۲۰۰ سال ذکر کرده و مختصر اشاره‌ای بدانها از قول و روایت دهقان شهر جاج^(۱) کرده و گذشته و در ختم کلام چنین گفته: «چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان / نگوید جهان‌دیده تاریخشان» از ایشان بجز نام نشیده‌ام / نه در نامه خسروان دیده‌ام. در صورتیکه در شاهنامه ابو منصور (از قرار نقل بیرونی) اسامی یازده نفر از سلاطین اشکانی بترتیب و با ذکر مدت سلطنت هر کدام از آنها آمده و مجموع مدت سلطنت همه آنها ۲۶۶ سال ذکر شده و هم خود اسامی و هم تقدیم و تأخیر آنها بکلی با روایت فردوسی مخالف است. پس اگر مدت سلطنت هر پادشاهی بتفصیل در شاهنامه اصلی بوده چگونه فردوسی که آنرا بنظم در آورده و یا اقل آن کتاب مأخذ اسامی او بوده میگوید «نه در نامه خسروان دیده‌ام»؟

در حل این اشکال چیزی که بخاطر می‌آید آنست که بگوئیم فردوسی در جزئیات تاریخ تحت اللفظ پیروی شاهنامه متون فارسی را نکرده و مأخذهای دیگری هم در دست داشته و مخصوصاً در مثل این مورد که روایات قدیمه با علا درجه با هم اختلاف دارند و حتی توان گفت دو روایت مستقل نیست که با هم موافق باشد بهیچ وجه لازم ندیده روایت آن کتاب فارسی را پیروی کند و خواسته باختصار از این باب تاریخ که در نظر او ایام تنزل قدرت ایران بوده بگذرد و نیز مقصود او از نشاندن چیزی از اشکانیان داستانه‌ها و وقایع تاریخی عهد آنها بوده که چیزی قابل داستان سرایی نبوده نه مدت سلطنت هر کدام از آنان در نظر وی و از حیث مناسبت بموضوع او مطلب جزئی بوده و در داستان بزرگ ایران اهمیتی نداشته. مخصوصاً جدول اشکانیان و عدد و اسامی و مدت سلطنت آنها بقدری در مأخذ مختلفه مخالف و متاین با هم است که حتی اغلب کتبی که در سایر وقایع عاده یک مأخذ معینی داشته‌اند چون باین باب رسیده‌اند مأخذ خود را کنار گذاشته و خود در میان روایات اجتهاد کرده و یک روایت دیگری برداشته و ذکر کرده‌اند. نگارنده این سطور از کتب مقدماتی و مأخذ مختلفه ۱۷ روایت و جدول جداگانه و مستقل در فهرست سلاطین اشکانی جمع کرده‌ام و در مقام مقابله آنها با همدیگر دو جدول را عین همدیگر نیاقم^(۲).

(۱) جاج که مرعب آن شاش است شهری بوده در ترکستان که تاشکند کنونی در محل او یا قرب آن واقع است.

(۲) جدول مزبور عبارت است از سه جدول و روایت مختلف در تاریخ طبری و جدول مسعودی در مروج الذهب (بمنقل از ابو عبیده معمر بن المثنی و او هم از عتق کسری) و جدول حمزه اصفهانی و جدول آوستا بمنقل حمزه از آن و جدول بهرام موبد بمنقل حمزه از او و جدول کتاب البدء و التاریخ و جدول شاهنامه ابو منصور (بمنقل بیرونی) از آن و جدول مذکور در کتاب مفاتیح العلوم خوارزمی و جدول بیرونی (در کتاب الآثار الباقیه) و جدول ابو الفرج احمد بن خلف زنجانی حاسب (بمنقل بیرونی از او) و جدول فردوسی در شاهنامه او و جدول ثعالبی در کتاب غرر ملوک الفرس و جدول ابو علی مسکویه در تجارب الأمم و جدول مندرج در کتاب گننام سابق الذکر و جدول کتاب مجمل التواریخ. [جدول ابن الاثیر عین جدول حمزه است].

ماهوری و شاهوی تصحیف دیگری است. شاید یکی از مؤلفین یا مأخذ روایت شاهنامه متون هم آزاد سرو نامی بوده که بقول فردوسی در مرو در پیش احمد بن سهل بوده و نسخه خداینامه را داشته و باخبار ایران قدیم احاطه داشته و نسب خود را بسام نریمان میرسانیده و ظاهراً در سن پیری مأخذ روایت داستان مرگ رستم در شاهنامه متون شده^(۱). احمد بن سهل بن هاشم بن الولید بن جبلة (باخمله) بن کامگار از سرداران بزرگ سامانیان بوده و از سن ۲۶۹ تا سن ۳۰۷ اسم او و برادرهای او بسمت سرداری و مرزبانی مرو در تواریخ دیده میشود و در سن ۳۰۷ در بخارا در حبس وفات یافت و قطعاً مقصود فردوسی از احمد سهل همین شخص است^(۲) اگر چه یک بیت دیگر فردوسی که در همان موقع روایت از آزاد سرو می‌آید^(۳) بر حسب ظاهر منافی این قفره است زیرا در آنجا لفظ «سهل ماهان بمر» موهم این است که مقصود وی احمد بن سهل بن ماهان است در صورتیکه سردار معروف مزبور احمد بن سهل بن هاشم بوده ولی وقتیکه دقت در مضمون بیت بشود واضح خواهد شد که ابدأ این بیت ربطی با احمد بن سهل ندادد. ماهان ظاهراً یکی از محلات یا قسمتهای معروف شهر مرو بوده که به نبی ماهان نسبت داده میشده^(۴) و عبارت نسخه قدیم شاهنامه لندن چنین است «جراغ صف صدر ماهان بمر» که معنی واضح میشود^(۵).

با وجود قراین و بلکه دلایل واضحه بر اینکه «نامه خسروان» و «دقتر» یا شاهنامه‌ای که مأخذ فردوسی بوده و آنرا برشته نظم کشیده همان شاهنامه ابو منصور بوده باز یک اشکال مهمی در مسئله باقی است و آن عدم توافق بین جدول سلاطین اشکانی است که بیرونی بمنقل از شاهنامه

(۱) اشعار فردوسی راجع بازاد سرو و از اینقرار است: کون کشتن رستم آرم پیش زدقتر همدون بگفتار خویش / یکی بیربد نامش آزاد سرو / که با احمد سهل بودی بمر / کجا نامه خسروان داشتی / تن و بیکر پهلوان داشتی / دل پرزدانش سری بر سخن / زبان پرزگفتارهای کهن / بسام تریمان کشیدش تزد / بسی داشتی رزم رستم بیاد / بگویم سخن آنچه زویاقم / سخن را یک اندر دگر باقم.

نویسه که گمان میکند که این آزاد سرو یا سرو که ادعای خویشی و نسبت با رستم داشت یک کتابی نوشته بوده در باب قصه مرگ رستم که از روایات قدیمه اخذ شده بود ولی با خداینامه و سایر کتب تاریخی از آن قبیل اختلاف داشته و مؤلفین شاهنامه ابو منصور این حکایت را از آن کتاب اخذ و ضمیمه داستان کرده‌اند. ولی نگارنده بعید نمیداند که همین سرو تا چهل سال بعد از وفات احمد بن سهل زندگی کرده و در تألیف شاهنامه شرکت کرده باشد.

(۲) نه ابو زید بلخی که آن هم احمد بن سهل و اصلاً سیستانی بود و از رجال وارکان در خانه همان احمد بن سهل مرزبان مرو بوده و در سن ۴۴۰ وفات یافته. احمد بن سهل مروزی در زمان عمرو بن لیث صفاری یاغی شده مدتی بواسطه یاغیگری خود در سیستان محبوس شده در زمان احمد بن اسمعیل سامانی نیز مأمور فتح سیستان شد و ممکن است همین آزاد سرو را از سیستان با خود بمر آورده باشد.

(۳) بیت مزبور این است «کون باز کردم بگفتار سرو / فروزنده سهل ماهان بمر».

(۴) در کتاب مسالک الممالک ابو اسحق اصطخری ذکر محله بنی ماهان و مسجد نبی ماهان در مرو آمده است.

(۵) ولی عجیب است که حتی بنداری در ترجمه عربی شاهنامه که در حدود سنه ۶۲۰ ترجمه کرده نیز در این باب سهو کرده و باین عبارت ترجمه نموده: «قال صاحب الکتاب کان عند احمد بن سهل بن ماهان رجل کبیر طاعن فی الس یستی سروا...» [نسخه برلین مورخه سنه ۶۸۵ ورق ۱۲۲].

ادعای بعضی نسخه‌ها آن شاهنامه در سنه ۳۶۰ تألیف شده بلکه پیش از آن تاریخ تألیف شده بوده. لفظ «دفتر» نیز همه جا در شاه فردوسی اشاره بهمان شاهنامه منثور است.

نظم شاهنامه

بعد از شرح لازم از شاهنامه‌های فارسی اولی میرسیم بابتدای شاهنامه. اگر چه چنانکه گذشت مسعودی مروری اولین نظم که تاریخ بومی ایران است بفارسی که ما خبر از آن داریم ولی نه از منظر او جز چهار بیت سابق الذکر چیزی در دست است و نه اندازه بزرگ آن بر ما معلوم است و بدینجهت ممکن است که منظومه مزبور بقدر مختصر بوده باشد که در واقع نشود آنرا یک شاهنامه کامل نامید و مختصر بعد است که فردوسی هیچ خبری از آن نداشته باشد و نسبت نظم شاهنامه را بدقیق داده باشد^(۱). اگر چه مقصود فردوسی از اینکه در دقتی گوید «که پیوند را راه داد اندرین» و «همو بود گوینده راه راجع بنظم شاهنامه ابو منصور» بوده نه مطلق داستان ایران ولی ارجح فردوسی ادعا میکند که قبل از وی کسی یک کتابی منظوم بفارسی ننو که سه هزار بیت داشته باشد دلیل بر آنست که شاهنامه مسعودی چیز مختصری بوده است.

بهر حال وقتیکه شاهنامه ابو منصور (که گویا بعدها شاهنامه الاطلاق شد) در اندک زمانی رواج و تداول گرفت و مقبول عام مشهور شد و در مجالس و محافل خوانده میشد «جوانی بیامد که زبان سخن گفتن خوب و طبع روان» بنظم آرم این نام را گمان من از و شادمان شد دل اینچمن» و آن جوان پسر آرد فرو دقتی بود که راجع بکار و حال و تاریخ زندگی او و نظم شاهنامه محض احتراز از تکرار باید خوانندگان را بمقاله راجع بدقیق که نگار مشروحاً در شماره ۴-۵ از سال گذشته روزنامه کاوه نشر نموده‌ام رج بدهم و نتیجه آن مقاله مفصل و مدلل آنکه دقتی که یک جوان زرد بود با شوق تمام بنظم کتابی که چهار نفر از همکیشان او برای طوس از اعقاب منوچهر تألیف کرده بودند و مشتمل بر تاریخ و داستان بومی عهد جلال و عظمت دین به بود شروع کرد و پس از نظم قر هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زردشت در حدود سنه ۶۷۰ کمی قبل و بعد از آن در دست یک غلام ترکی کشته شد و «رفت و این نامه ناگفته ماند» و دست تقدیر یا سرنوشت خود شاعر طو انجام این کار بزرگ و پایدار را بفردوسی طوسی حواله کرده بوده، که چنانکه خواهیم دید با ثبات قدم این کار عظیم را با آخر رسانید.

«محصل»

(۱) اگر چه اینهم ممکن است که در آلمان که طبع و نشر در کار نبوده در قرن کتاب و منظومه چنان متروک کرد که خبری از آن نمانده باشد چنانکه نظایر در این زمان که چاپ رایج است مکرر دیده شده. از روزنامه‌ای که در عهد محمد در طهران نشر میشد (رجوع کنید به کاوه سال گذشته شماره ۳، سال اول [دوره جدید صفحه ۳] نه تنها در تمام ایران یک نسخه و حتی خبری هم از وجودش نمانده وزارت انطباعات دولت ایران در پنجاه و شصت سال پیش از این هم اسم روزنامه را نشنیده بود و اعتماد السلطنه محمد حسن خان در کتاب «المآثر و الآثار» قدیمترین روزنامه فارسی روزنامه «وقایع اتفاقیه» را می‌شمارد با آنکه آن مرحوم اوایل عهد ناصر الدین شاه در کار جمع آثار و اخبار و تملق بجزایر فارسی به

در مقابل این شبهه ضعیف قرائن صریحه دیگری بر عین همدیگر و یکی بودن شاهنامه ابو منصور و مأخذ فردوسی در دست داریم. علاوه بر اینکه نسب معمولی که بیرونی ذکر از آن میکند که ابن عبد الرزاق در شاهنامه برای خود ساخته (یعنی برای او افعال کرده‌اند) در مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی (که باغلب احتمال مدت قلیلی بعد از تألیف شاهنامه فردوسی نوشته شده و دارای قسمتی از عین متن اصلی دیباچه شاهنامه ابو منصور است) عیناً بانسب نامه ابو منصور معماری درج است اگر دقتی در مقدمه خود فردوسی بشاهنامه کرده و در آن مروری بدقت بنایم تا اندازه‌ای این مطلب روشن تر میشود چنانکه فردوسی گوید «یکی نامه بد از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان» پراکنده در دست هر موبدی از و بهره‌ای برده هر بجزدی» که مقصود خداینامه است که از زمان قدیم مانده بوده ولی چنانکه از مأخذ دیگر نیز تأیید شده تمام آن پیدا نمیشده و فقط در دست هر موبدی قسمتی از آن باقی بوده و ابو منصور همت بر جمع همه این اجزاء متفرقه و تکمیل کتاب گماشت و موبدانرا از اطراف و اکناف جمع آوری کرد چنانکه گفته «یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و دراد» که مقصود همان ابو منصور است که نسب خود را بنوچهر میرساید و خود را از اولاد سلاطین ایران قلمداد میکرد و بواسطه همان نسب جعلی که بر خود می‌بست بخیال جمع و احیای تواریخ ملوک ایران افتاده و در پی گرد آوردن و تحقیق آنها بود چنانکه گفته «پژوهنده روزگار نخست گذشته سخنها همه باز جست» و برگرد آوردن او موبدانرا از هر نقطه در طوس مانند شاهوی و زردانداد و غیره اشاره میکند باین بیت که گوید «زهر کشوری موبدی سالخورد بیاورد کین نام را گرد کرد» و پس از آنکه «بگفتند پیشش یکایک مهان سخنهای شاهان و گشت جهان» حکم بتألیف شاهنامه داد و «چو بشنید از ایشان سپید سخن یکی نامور نامه افکند بن» از این دو بیت اخیر میشود استنباط کرد که اولاً شاید خود این موبدان شاهنامه را تألیف نکرده‌اند بلکه آنها نقل شفاهی از محفوظات و روایات سینه بسینه خود یا ترجمه از پهلوی کرده و کسی دیگر یا کسان دیگر (ابو منصور معماری یا ابو علی بلخی یا دیگری) تألیف کرده و از کلمه «سپید» میشود بطور قطع گفت که بانی شاهنامه همان محمد بن عبد الرزاق بود نه برادرش احمد (چنانکه در بعضی نسخه‌ها آمده) زیرا که فقط محمد بود که سپید و صاحب الحلیش خراسان بوده و از کلمه «مهان» توان حدس زد که علاوه بر موبدان بزرگان و دهاقین هم در جمع حکایات و روایات کمک کرده‌اند چنانکه فردوسی نیز همیشه از «دهقان» نقل میکند (اگر مقصود دهقان دانشور مؤلف خداینامه نباشد) و عبارت «سخنهای شاهان» را میشود اشاره بخطب و وصایا و اندرز و حکمت سلاطین دانست که علاوه بر داستان و تاریخ اینگونه مطالب هم جمع آوری شده بود و اینکه فردوسی گوید «چو از دفتر آیند استا نهایی همی خواند خواننده بر هر کسی» قرینه آنست که پیش از نظم دقتی شاهنامه را که قریب بیستین در حدود سنه ۳۶۶ تا سنه ۳۷۰ وقوع یافته مدتها بوده که شاهنامه منثور قدیم نقل مجالس و ورد محافل بوده و این فقره دلیل آن میشود که برخلاف

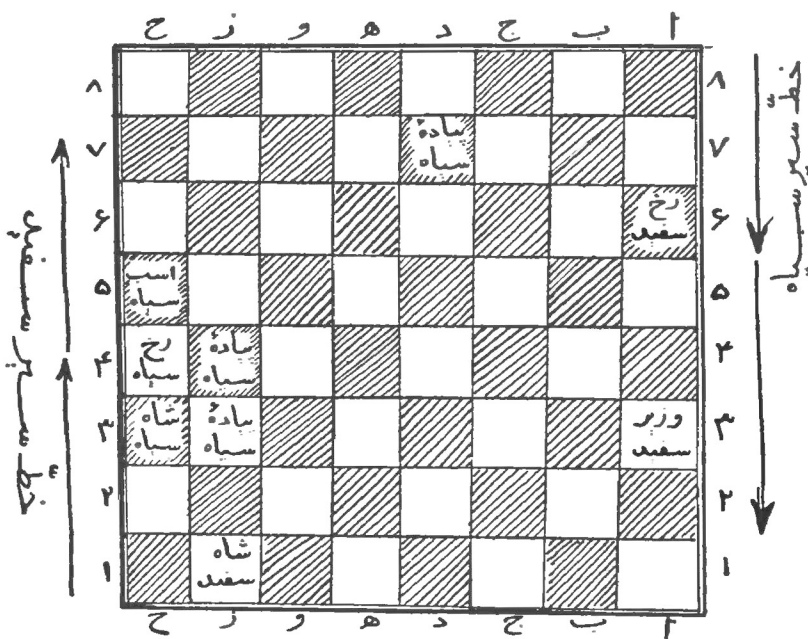
شطرنج

راجع بمسئله نمره ۱

متظر بود و دید جواباتی که از ایران البته خواهد رسب. از چه قرار است و فقط آنوقت میتوان معین نمود که ایرانیها در مسئله شطرنج چند مرده حلاجند.

ما بحال تا غره رمضان دست نگاه خواهیم داشت که جوابهای ایران هم برسد و اگر جواب صحیحی نرسید در نمره ه کاوه (غره رمضان) خودمان جواب صحیح مسئله را خواهیم نوشت. و چون ممکن است که بعضی بحیال فرستادن اینگونه مسائل بما باشند باید متذکر بشویم که حسن این گونه مسائل شطرنج بان است که عدد مهره آن و عدده حرکات حتی المقدور کم باشد.

ما در اینجا مسئله نمره یک را که موضوع بیانات فوق بود مجدداً با شکل آن درج میکنیم که فهم مطالب فوق آسانتر گردد.



مهره سفید باید شروع بازی کرده و در حرکت سوم کس بشاه سیاه داده و سیاه را مات نماید.

معلوم است کسی که مهره سفید بازی میکند باید تمام جوابها و حرکات ممکنه مهره سیاه را در نظر بگیرد و طوری سیاه را مات نماید که برای سیاه جای چون و چرا نماند که بتواند بگوید اگر در حرکت اول یا حرکت دوم فلان بازی را کرده بودم مات نمیشدم.

و ضمناً باید دانست که چون این مسئله بموجب قوانین شطرنج بازی در فرنگستان ترتیب داده شده پیاده سیاه که در خانه ۷د است میتواند چون تا بحال حرکت نکرده در حرکت اول خود یکدفعه دو خانه پائین بیاید یعنی بیاید بخانه ۵د در صورتیکه موافق قوانین بازی در ایران این مسئله ممکن نیست و پیاده فقط یک خانه میتواند جلو برود.

در خصوص مسئله ای (نمره ۱) که راجع بشطرنج در شماره ۱۲ از سال اول (دوره جدید) کاوه داده بودیم چندین جواب رسیده که بدبختانه هیچکدام صحیح نیست و عموماً موجب اشتباه این شده که آقایی که جواب داده اند درست تمام حرکات ممکنه مهره طرف را (مهره سیاه) در نظر نگرفته اند و در حقیقت مصداق بازی شاه با لاله اش شده اند یعنی حساب کار را بطوری که صرفه خودشان بوده کرده اند و مثلاً گفته اند خیلی خوب ما اول فلان حرکت را میکنیم و طرف هم فلان حرکت را میکند در صورتیکه اغلب طرف یعنی مهره سیاه حرکتی را که آقایی (مهره سفید) در نظر دارد ممکن است نکند و چند مثال ذیل این مطلب را روش تر مینماید: مثلاً یک محصل ایرانی از حوالی کاسل (از بلاد آلمان) در جواب خود سه حرکت ذیل را معین نموده اند: ۱- وزیر سفید از خانه ۳ا می رود بخانه ۶د. ۲- رخ سفید از ۶ا می آید به ۳ا. ۳- رخ سفید اسب سیاه را یا پیاده سیاه را در خانه ۳ ز زده و کس میدهد و سیاه مات است. ولی ایشان فراموش نموده اند که این در صورتی است که چنانکه ایشان حساب کرده اند در جواب حرکت اول ایشان سیاه پیاده ۳ ز را پائین آورده باشد و در جواب حرکت دوم ایشان اسب خود را حرکت داده باشد در صورتیکه ممکن است که سیاه در جواب حرکت دوم ایشان پیاده دیگر خود یعنی پیاده ۳ ز را پائین بیاورد و در جواب حرکت سوم که رخ یا وزیر می آید و پیاده ۳ ز را میزند سیاه هم با اسب خود رخ یا وزیر سفید را بزند.

یک ایرانی دیگر مقیم آنورس (بلژیک) هم باز گرفتار همین اشتباه مذکور در فوق گردیده. سه حرکت ایشان از قرار ذیل است: ۱- وزیر از خانه خود (۳ا) می آید به ۲ا. ۲- رخ می آید در خانه وزیر یعنی ۳ا. ۳- با رخ پیاده ۳ ز را زده و کس داده و مات میکنند. این جواب اگرچه از جواب فوق دقیق تر است ولی با وجود این باز صحیح نیست چونکه در جواب حرکت اول ایشان اسب سیاه از خانه خود یعنی ح ه می آید به ۴د و در جواب حرکت دوم ایشان همان اسب از خانه ۴د می آید به ۲ه و بشاه سفید کس میدهد و مهره سفید مجبور میشود که حرکت سوم خود را صرف بیرون آوردن شاه خود از کس بکند و سیاه در سه حرکت مات نمیشود!

جوابهای دیگر هم که از یک محصل ایرانی در اشتوتگارت (آلمان) و یک جوان ایرانی از پاریس رسیده از همین قرار است ولی باید

راجع بوکلای کاوه

اداره کاوه از وکلای محترم خود مستدعی است که محض اینکه اشخاصی که قبول اشتراک روزنامه را میکنند فوراً شماره های روزنامه بدانها داده شود و متظر رفت و آمد قبض وصول و غیره که مدت ها طول میکشد نشوند وکلای مزبور از شماره های که پیش آنها فرستاده شده و میشود شماره های پیش را بشخص تازه مشترک داده و پس از آن هم باز دو سه شماره را خودشان باو بدهند که تا وقتی که خبر اشتراک باداره میرسد و از اینجا روزنامه فرستاده میشود مشترکین تازه بی روزنامه نمانند باشند پس از وکلای محترم خود مخصوصاً خواهشمندیم که در قبوضی که در مقابل ادای وجه اشتراک بشارتین برای فرستادن باداره کاوه مینهند و هم در صورتی که بما میفرستند علاوه بر نمره و تاریخ و اسم و رسم شخص مشترک این مسئله را هم که کدام شماره ها را بشخص مشترک داده اند و تا کدام شماره خواهند داد و ما از کدام شماره باید مستقیماً بعنوان خود مشترکین بفرستیم قید نمایند که خیلی اسباب سهولت کار میشود.

بتجار واصناف ایرانی

مغازه و تجارتخانه پرسپولیس حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجاری میان آلمان و ایران شده و بانهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و مال زرعی و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اتوموبیل و غیره) از بهترین و معتبرترین کار ختای آلمان خرید و ارسال دارد

آدرس ما از این قرار است: مسره رضایت

Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1

Berlin, Tarbiathut: آدرس تلگرافی

مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبت تجارت و تعریات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مستم برآن شده ایم که روابط تجارت خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات رای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در بادن و نمایندة عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.

Hamburg 1, Glockengiesserwall

چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی سرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی را که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و روی شیشه پنجره اش صورت تیناک اهوراتزدا با بالهای طلائی در خشان است بناشیرین کتب در مشرق زمین و اروپا مرقف میکند.

آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei - Kaviani -

Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

کتابخانه ایرانشهر

در برلن

۱ - همه گونه کتابهای راجع بشرق در زبانهای اروپا و کتب لغات و رومان و انواع کارت پستالها و لوحها فروخته میشود.

۲ - قیمت سفارشها همیشه باید پیشکی فرستاده شود. وجه را توسط برات پستی و یا حواله بیانگهای لندن و پاریس و سویس بنام کتابخانه در پاکت سفارشی میتوان فرستاد.

۳ - در مراسلات باید آدرس کتابخانه را بقرار ذیل نوشت:

Buchhandlung Iranschahr

Berlin W 30, Martin-Luther-Str. 5

مدیر و صاحب کتابخانه حسین کاظم زاده.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان	ایران آلمان	ایران آلمان
قران مارک	قران مارک	قران مارک
۱۰	۰۰	نیم لیره انگلیسی
۵	۱۰	دو شیلینگ
۱	۲	یک شیلینگ
۶	۱۰	سه شیلینگ

(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران

کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصایتهای مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی.

(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی

در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است.

(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران

تألیف علامه مشهور آفاق استاد برائیس داتارک که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان».

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی و کلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب.

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض شکرنامه بفرستند توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود در ایران طالبین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.